



# چراغ

چراغ ۵۷

نشریه‌ی دگرباشان جنسی ایرانی

مهرماه ۱۳۸۸ - سپتامبر/اکتبر ۲۰۰۹

۳	به نام یزدان پاک	۳	سرمقاله
۴	نشریه‌ی چراغ	۴	...
۶		۶	روی دادهای ایران
۶		۶	...
۷		۷	روی دادهای دگرباش
۸		۸	اگرچه در خیابان ها نیستند
۸		۸	ساقی قهرمان اینجاست خانه به خانه
۹		۹	درمان همجنسگرایی موثر نیست
۱۰		۱۰	کودکان والدین همجنسگرا احساس خوشبختی میکنند
۱۱		۱۱	اعتراض شهر رم علیه همجنسگراستیزی
۱۱	ماهنامه‌ی دگرباشان جنسی ایرانی	۱۱	علم درون و بیرون سکس مردان همجنسگرا
۱۱	سال چهارم شماره‌ی پنجاه و هفتم. مهرماه ۱۳۸۸	۱۱	...
۱۱	سپتامبر/اکتبر ۲۰۰۹	۱۱	ادبیات
۱۱	صاحب امتیاز و مدیر مسوول : سازمان دگرباشان جنسی ایرانی	۱۱	تنها کاری که باید بکنی
۱۱	سرمدبیر : حمید پرنیان	۱۵	مکس یا کوب
۱۵	طراح جلد: هومن کاظمیان	۱۷	ترانه
۱۷	طراح داخلی: حمیدرضا فتاح	۱۸	...
۱۸	آدرس وب سایت: <a href="http://cherag.irqo.org">http://cherag.irqo.org</a>	۱۸	گفتگو
۱۸	آدرس وبلاگ : <a href="http://blog.irqo.org">http://blog.irqo.org</a>	۱۸	گفتگوی چراغ با حسام میثاقی
۱۸	آدرس پست الکترونیکی: <a href="mailto:board@irqo.org">board@irqo.org</a>	۲۰	...
۱۸	آدرس اشتراک: <a href="mailto:member@irqo.org">member@irqo.org</a>	۲۰	پستخوانه‌ی ایرانی
۲۰	• چراغ در ویرایش مطالب رسیده آزاد است.	۲۳	...
۲۰	• مسوولیت معنوی نوشته‌های مجله بر عهده‌ی نویسندگان مطالب است.	۲۳	اجتماع دگرباشان در بغداد
۲۳	• چراغ بیستم هر ماه مطالب خود را می‌بندد.	۲۵	...
۲۳	• برای آرایه‌ی مطلب در هر شماره، با دبیر هر بخش، یا سردبیر یا دبیر هیات	۲۵	رسانه‌ها
۲۳	تحریریه‌ی مجله هماهنگ کنید.		
۲۵	• سعی کنید بدون هماهنگی قبلی برای مجله مطلبی کار نکنید.		
۲۵	• چراغ هفته‌ی اول هر ماه منتشر می‌شود.		



## سر مقاله

### حمید پرنیان

ساقی قهرمان - یک چهره‌ی ادبی و همجنس‌گرا - گفتگو کرد بی‌درنگ بسته شد. آیا این روزنامه خواهد توانست یک‌بار دیگر از مرکز اسلامی اندیشه و ادبیات گریزی - هرچند کوتاه- به اندیشه و ادبیات و فرهنگ حاشیه‌نشینان بزند؟ آیا با این هزینه‌ی انسانی و مادی‌ای که روزنامه‌ی شرق برای ساقی قهرمان پرداخته است، آیا هیچ رسانه‌ی دیگری به خودش جرات خواهد داد که به سخنی سواى سخن مسلط و مستبد بپردازد؟ پاسخ روشن است اما بسیار دل‌خراش.

می‌گویند رمضان ماه مهمانی خداست؛ مهمانی - مانند همه‌ی امور فردی - امری شخصی است حتی اگر مهمانی خدا باشد و به هیچ‌کس ربطی ندارد که چه کسی به مهمانی شخصی چه کسی می‌رود؛ امیدوارم مهمانی خوبی بوده باشد و به‌تان خوش گذشته باشد.

اما تداوم و طرح‌ریزی مطالبات و خواسته‌های جنبش، دیگر، هیچ نیازی به تجربه‌ی ستم ندارد؛ بل که باید از سطح تجربه‌ی ستم فراتر رفته و مطالبات خود را سازمان‌دهی کند؛ یعنی خواسته‌هایش را طوری تنظیم کند که وصول به آن‌ها شدنی دانسته شود.

برای همبستگی با جنبش سبز نیازی نیست اهداف و خواسته‌های خود را فراموش کنیم یا فروگذاریم‌شان و مرعوب یا مغلوب مطالبات (برخی می‌گویند اصلاح‌طلبانه‌ی) سبز شویم. اما هر کسی نیک می‌داند که خواسته‌های وی - اگر با خواسته‌های سبز فاصله‌ی نجومی هم داشته باشد - در پله‌های اول با خواسته‌های سبز هم‌پوشی و هم‌سویی دارد.

اعتراض بنیادین به دیکتاتور، چه شاه باشد چه ولی فقیه چه «دکتر». آیا این - از نظر سیاسی - حرکتی به پیش نیست؟ آیا این اعتراض چیزی مشکوک و مخالف خود را در خود پنهان کرده است؟ نه؛ اعتراض به استبداد ولایت فقیه، اعتراض به همه‌ی استبدادهاست؛

شناختن استبداد همیشه روی ستون شناختن دموکراسی شکل می‌گیرد؛ اگر مردم خواستار حکومتی دموکراتیک نبودند هیچ‌گاه علیه حکومتی که نیازها و خواسته‌های دموکراتیک ایشان را نادیده می‌گیرد و نابود می‌کند نمی‌ایستادند و خواستار سرنگونی آن نمی‌شدند.

جنبش‌های اجتماعی همیشه ریشه در ستم‌هایی اجتماعی داشته‌اند که برخی از اکثریت ستم‌دیده دردش را فریاد زدند و ستم‌دیدگان دیگر و نیز برابرخواهان منصف‌اندیشان را نیز به حضور ستم و نبود برابری آگاه کردند. اگر تجربه‌ی ستم نباشد هیچ جنبشی شکل نمی‌گیرد.

رفتن احمدی‌نژاد به نیویورک با جمله‌ی معروف‌اش («در ایران همجنس‌گرا نداریم») گره خورده است. اما احمدی‌نژاد این‌بار با دستانی - به زبان اصول‌گرایان - پُر اما - همه می‌دانیم که - پوشالی به نیویورک خواهد رفت؛ وی در کابینه‌ی خود یک نخستین وزیر زن دارد.

اگرچه حسین موسوی و محسن رضایی (با فرصتی که رخشان بنی‌اعتماد به وجود آورد) با آوردن زنان‌شان به صحنه‌ی عمومی سیاست، احمدی‌نژاد را وادار کردند کمی از سببیت مردانه‌ی خود بکاهد، اما وجود یک «زن» در کابینه نمی‌تواند نشانه‌ی توجه به حقوق و مسائل زنان باشد؛ زانی که احمدی‌نژاد برگزیده بود «زن»هایی هستند که اندیشه‌شان - حتی اگر مردانه هم نباشد - در سامانه‌ی مردسالار جامعه‌ی سیاسی ایران احمدی‌نژادی هیچ کارکرد سازنده و پیش‌رویی ندارد.

روزنامه‌ی شرق توانست مجوزش را بگیرد و دوباره منتشر شود تا دیگر به مسائل همجنس‌گرایی نپردازد؛ بی‌گمان همه می‌دانیم که چرا روزنامه‌ی شرق وقتی با

## رویدادهای ایران

ارشد میرحسین موسوی و نماینده‌ی او در کمیته پی‌گیری حقوق بازداشت‌شدگان اخیر، شنبه‌شب پس از چهار روز بازداشت آزاد شد.

دفتر حقوقی محمود احمدی‌نژاد، رئیس جمهوری اسلامی به سبب آن‌چه ایراد سخنان توهین‌آمیز عنوان شده، از آیت‌الله العظمی یوسف صانعی، روحانی ارشد اصلاح‌طلب شکایت کرده است.

آیت‌الله حسینعلی منتظری، از مراجع تقلید شیعه، با صدور اطلاعیه‌ای خطاب به مراجع تقلید و حوزه‌های علمیه از آن‌ها خواست اعتراض‌های خود به منکراتی را که به نام دین و مذهب انجام می‌شود بیش‌تر کنند.

محمود علی‌زاده طباطبائی، وکیل روزنامه‌ی شرق، روز سه‌شنبه اعلام کرد که این روزنامه رفع توقیف شده و قطعاً دوباره منتشر خواهد شد. روزنامه‌ی شرق پس از نزدیک به چهار سال انتشار، در ۱۵ مرداد ۱۳۸۶ به دلیل چاپ یک مصاحبه با ساقی قهرمان، شاعر ایرانی مقیم کانادا، از سوی هیأت نظارت بر مطبوعات توقیف شده بود.

روسیه می‌گوید، امکان اعمال تحریم‌های تازه علیه ایران بر سر برنامه هسته‌ای‌اش وجود دارد.

ماموران امنیتی جمهوری اسلامی سه نوه‌ی آیت‌الله حسینعلی منتظری را بازداشت کردند.

آیت‌الله صادق لاریجانی رییس قوه‌ی قضاییه با تهدید مخالفان و معترضان به نتیجه‌ی انتخابات ریاست جمهوری اعلام کرد دستگاه قضایی در مقابل به گفته‌ی وی اقدام‌های غیرقانونی و ادعاهای کذب می‌ایستد.

تلاش ایران برای تصویب طرح پیشنهادی‌اش برای ممنوعیت حمله به تأسیسات هسته‌ای، با عدم پشتیبانی کشورهای غیرمتعهد روبرو شد و شکست خورد.

در چهارمین سوءقصد سیاسی یک هفته‌ی اخیر در کردستان ایران، نماینده‌ی این استان در مجلس خبرگان رهبری به ضرب گلوله‌ی افراد ناشناس کشته شد.

دیمیتری مدودیف رئیس جمهوری روسیه از تصمیم آمریکا برای کنارگذاشتن طرح ایجاد پایگاه‌های سپر دفاع موشکی در لهستان و جمهوری چک، استقبال کرده است. همچنین انگلا مرکل صدر اعظم آلمان از این تصمیم آمریکا استقبال کرد و گفت: این تصمیم یک نشانه‌ی خیلی امیدوارکننده است و نشان می‌دهد ما می‌توانیم مشکلات خود با روسیه را حل کرده و برای مقابله با تهدید جمهوری اسلامی، یک جبهه‌ی متحد تشکیل دهیم.

به‌رغم هشدارهای داده‌شده درباره‌ی برگزاری تجمعات اعتراضی هم‌زمان با برگزاری راهپیمایی روز قدس، از تهران و دیگر شهرهای ایران خبر می‌رسد که حامیان جنبش سبز و معترضان به نتایج انتخابات بار دیگر با حضور پرشمار در خیابان‌ها دست به تظاهرات زده‌اند.

ماموران امنیتی جمهوری اسلامی چهار فعال سیاسی و روزنامه‌نگار دیگر از جمله علی پیرحسین‌لو، مهدی موسوی‌نژاد و مهدی محمودیان را بازداشت کردند.

آیت‌الله صادق لاریجانی در صریح‌ترین موضع‌گیری خود پس از انتصاب به ریاست قوه‌ی قضاییه، اعتراض‌ها به نتایج انتخابات را «ادعای واهی تقلب» خواند و آن را به افراد قانون‌گریز نسبت داد.

رابرت گیس، سخن‌گوی کاخ سفید امروز گفت: ایران باید به مسئولیت‌های‌اش عمل کند و به برنامه‌ی هسته‌ای پنهانی‌اش پایان دهد.

سازمان عفو بین‌الملل می‌گوید مقامات ایران بیش از این که به فکر تحقیقات بی‌طرفانه درباره‌ی احتمال آزار جنسی بازداشت‌شدگان باشند در صدد کشف هویت این افراد هستند.

هفدهم شهریورماه برابر بود با شصتمین روز بازداشت محمدعلی دادخواه، وکیل پایه‌ی یک دادگستری. بر اساس مقررات جمهوری اسلامی، دوران بازداشت موقت این حقوق‌دان پایان یافته و دادستان تهران موظف است پرونده‌ی او را تعیین تکلیف کند.

مهدی کروی در بخشی از نامه‌ی سرگشاده‌ی خود به رییس قوه‌ی قضاییه از دستور محرمانه‌ی سپاه به وزارت بهداشت پرده برداشت که به گفته‌ی وی، پزشکان از تحویل مدارک پزشکی به مجروحین منع شده‌اند.

هیات ویژه‌ی قوه‌ی قضاییه‌ی جمهوری اسلامی با انتشار نتیجه‌ی بررسی‌های خود درباره‌ی آزار جنسی بازداشت‌شدگان وقایع اخیر اعلام کرد مستندات مهدی کروی در این‌باره کاملاً «ساختگی» است.

مهدی کروی، دبیرکل حزب اعتماد ملی، در مصاحبه‌ای با یک روزنامه‌ی ایتالیایی گفته است که اگر آیت‌الله خمینی زنده بود، نتیجه‌ی انتخابات ریاست جمهوری ۲۲ خرداد را باطل اعلام می‌کرد.

محمدرضا جلایی‌پور، مسئول و سخن‌گوی کمپین حمایت از میرحسین موسوی که در حوادث پس از انتخابات دستگیر شده بود، با تودیع ۲۰۰ میلیون تومان وثیقه از زندان آزاد شد.

امام جمعه‌ی موقت سنج بامداد امروز بر اثر تیراندازی افراد ناشناس کشته شد.

شورای عالی امنیت ملی ایران، در تماس شفاهی با سردبیران روزنامه‌ها از آن‌ها خواسته است از انتشار هرگونه اخباری در مورد میرحسین موسوی و مهدی کروی، دو نامزد اصلاح‌طلب انتخابات ریاست جمهوری خودداری کنند.

ماشاءالله شمس‌الواعظین، روزنامه‌نگار ایرانی، از انجام هر گونه گفت‌وگو با رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از ایران منع شده است.

رئیس کمیسیون آموزش مجلس شورای اسلامی ایران می‌گوید دانشجوی ستاره‌دار وجود ندارد.

علیرضا بهشتی، فرزند محمد بهشتی از نزدیکان آیت‌الله روح‌الله خمینی، مشاور

محمود احمدی نژاد هولوکاست یا نسل‌کشی یهودیان اروپایی را یک افسانه و مقدمه‌ای دروغین برای ایجاد اسرائیل توصیف کرده است.

در جریان تظاهرات روز قدس در تهران، طرفداران تندروی دولت به میرحسین موسوی، رهبر مخالف در ایران حمله کردند. میرحسین موسوی به‌دنبال حمله‌ی افراد خشمگین، در حلقه‌ی محافظان و هواداران‌اش به‌سوی خودروی‌اش هدایت و مجبور به ترک گردهمایی شد. محمد خاتمی، رئیس‌جمهوری پیشین نیز در گردهمایی روز گذشته مورد حمله‌ی افراطیون قرار گرفت و به‌دنبال پاره‌شدن عبا و افتادن عمامه‌اش وادار به ترک گردهمایی شد. از سوی هواداران مهدی کروبی که هنگام حضور وی در گردهمایی روز گذشته، او را از هر سو احاطه کرده بودند، شعرهایی به هواداری از وی سر دادند.

سازمان گزارش‌گران بدون مرز با انتشار بیانیه‌ای با اشاره به دستگیری علی پیرحسین‌لو، نسبت به آزار و بلاگ‌نویسان در ایران ابراز نگرانی کرد.

## روی دادهای دگرباشان

**سفر ساقی قهرمان (مدیر سازمان دگرباشان جنسی ایرانی) به اروپا و ترکیه**

ساقی قهرمان سفر اتریش خود را با مصاحبه‌ای با رادیو صدای اتریش (O1) آغاز کرد و به سوالات باربارا لدینسر در رابطه با حرکت مردم ایران در «روزهای جاری» پاسخ داد.



سه شنبه ۹ اکتبر در شعرخوانی «آزادی بیان» برای جمعیتی از ایرانیان مقیم اتریش و اتریشی‌های علاقمند به ادبیات ایران و آزادی بیان به شعرخوانی پرداخت و سپس به سوالات حاضران در برنامه در خصوص همجنسگرایی و حقوق انسانی و شهروندی همجنسگرایان پاسخ گفت. سوالات حاضران در برنامه بیشتر در ارتباط با حق ازدواج برای همجنسگرایان بود و تفاوت‌های زنان و مردان همجنسگرا با غیردگرباشان. این گفتگو به‌زودی از روی نوار پیاده شده و در شماره‌ی آینده چراغ منتشر می‌شود.

روز پنجشنبه ۱۱ اکتبر، حزب سبزهای اتریش میزبان ساقی قهرمان بود. در این برنامه که بیش از چهار ساعت به طول انجامید، مصاحبه‌ای زنده با حضور اعضای جنبش سبز، نمایندگان پارلمان، مسوولان شورای شهر، و اعضای گروه‌های سیاسی و اجتماعی وین، و ایرانیان مقیم وین، و ساقی قهرمان انجام شد.



در این نشست سوالات بی‌شمار در ارتباط با جنبش سبز، وضعیت جنبش زنان در ایران، شرایط زندگی همجنسگرایان و فعالان جامعه‌ی همجنسگرایان داخل ایران، و نقطه‌نظرات زنان همجنسگرا و عدم تطابق مطالبات زنان همجنسگرا با فعالان جنبش زنان مطرح شد و ساقی قهرمان به آن‌ها پاسخ داد. کسری خسروی، مترجم معتبر و محترم مقیم اتریش در طول برنامه سوالات مجری و پاسخ‌های ساقی قهرمان را به فارسی و اتریشی ترجمه می‌کرد.



سفر به وین با ملاقات ساقی قهرمان به نمایندگی از سازمان دگرباشان جنسی ایران با دو تن از نمایندگان حزب سبزها پایان گرفت. نقطه‌ی روشن این ملاقات قول همکاری و حمایت از پناهجویان دگرباش جنسی ایرانی در ترکیه، و قول مذاکره با دولت ترکیه در ارتباط و حمایت از پناهجویان دگرباش جنسی ایرانی بود که با جزئیات در این ملاقات مطرح شد و با چند تصمیم کلیدی به پایان رسید.

روز بعد از آن، در ۱۱ سپتامبر، ساقی قهرمان به ترکیه و به شهرهای پناهنده‌نشین ترکیه سفر کرد. این سفر از روز اول ورود با ملاقات و گفتگوهای گسترده و موثر با پناهجویان مقیم ترکیه همراه بود.

روز ۱۷ سپتامبر، که برای جلسه‌ی دوم دادگاه پناهنده‌ی همجنسگرای ایرانی زندانی در افیون معین شده بود، برای یافتن امکانات کمک به افیون رفت. دادگاه با برائت این پناهنده‌ی زندانی پایان یافت و دوست زندانی ما به مدیر سازمان دگرباشان جنسی ایرانی سپرده شد تا برای امنیت و آرامش بیش‌تر برای اسکان به شهری دیگری برود.

سفر ساقی قهرمان به ترکیه تا ۱۱ اکتبر و ملاقات با نهادهای مربوط به پناهندگان ادامه خواهد داشت. جزئیات سفر و برنامه‌ریزی‌ها و دست‌آوردها به تدریج در شماره‌های بعدی چراغ منتشر می‌شود.

### اگرچه در خیابان‌ها نیستند

مصاحبه‌ی رادیو صدای اتریش با ساقی قهرمان درباره‌ی جنبش سبز ایران

برای لحظاتی کوتاه خیال کردیم دوران تازه‌ی در ایران آغاز شده است. مخالفان دولت بر خیابان‌ها حاکم بودند و علیه احمدی‌نژاد که قدرت را با انتخاباتی مشکوک و با حمایت پلیس به دست گرفته بود اعتراض می‌کردند.

و سپس، جنبش سبز را سانسور و دادگاه‌های نمایشی ناپدید کرد - واقعا؟ یک ایرانی در تبعید این نظر را رد می‌کند: شیوه‌ی مبارزه‌ی این جنبش جدید می‌رود تا به یک جنبش سیاسی نوین بدل شود - جزئیات بیش‌تر را از گزارش باربارا لدینسر (که در روزهای پس از انتخابات در ایران به تهیه‌ی خبر مشغول بود و تنها چند روزی پیش از این مصاحبه از ایران خارج شده بود) می‌شنویم:

ساقی قهرمان موهایی به سفیدی برف دارد. شاعر ۵۲ ساله و کوشنده‌ی حقوق بشر، مدیر سازمان دگرباشان جنسی ایران نیز هست که تنی چند از کوشندگان باسابقه‌ی حقوق مدنی همجنسگرایی در آن فعالیت می‌کنند. این سازمان در پیوند با جامعه‌ی دگرباشان جنسی ایران است که فعالان اجتماعی آن سابقه‌ی بیش از بیست سال چالش را در کارنامه‌ی خود دارند.

ساقی در تبعید به سر می‌برد، در کانادا. اما با سرزمین مادری‌اش در پیوند است، و پیوسته در پی یافتن راهی برای مقابله با سانسوری بوده است که هنوز هم با شدت در کشورش اعمال می‌شود. وی می‌گوید اعتراضات خودانگیخته‌ی مردمی، در تهران کم‌تر به چشم می‌آید هرچند در شهرهای دیگر هم‌چنان با قوت ادامه دارد.

قهرمان: «مهم‌ترین حرکتی که هم‌اینک انجام میشود همان است که آقای کروی انجام می‌دهد، روز به روز حکومت را با اسناد جدید شکنجه و تجاوز به

## ساقی قهرمان اینجاست خانه به خانه

۲۹ سپتامبر ۲۰۰۹

در ترکیه‌ام اما ترکیه را نمی‌بینم فقط بچه‌های خودمان را می‌بینم در خانه‌های کهنه و درهم‌ریخته‌ی شهرهای کوچک و دورافتاده‌ی ترکیه که زندگی عجیبی را می‌گذرانند از خاطرات پناهندگی سی سال پیش خودم وحشتناک‌تر و مضطرب‌تر و تنهاتر

خانه‌های غالب پناه‌جوها قابل زندگی نیست. غالب پناه‌جوها از هیچ امکان مالی برای تامین مخارج خود برخوردار نیستند. غالب پناه‌جوها دچار بیماری‌های سخت و مزمن و خطرناک‌اند. غالب پناه‌جوها از ناراحتی‌های شدید روحی و عصبی رنج می‌برند.

تمام پناه‌جوها غرق امیدند و می‌خواهند از این‌جا بروند و جایی دیگر یک نفس هوای آزاد بکشند و اجازه‌ی کار و زندگی و شادی و عاشق شدن و ریشه گرفتن و تعلق داشتن داشته باشند.

همه‌ی پناه‌جوها نفس‌شان در ایران بند آمده است. همه‌ی پناه‌جوها آماده‌اند هر کاری از دست‌شان برمی‌آید برای به‌بود شرایط این‌جایی که الان هستند بکنند و هوای هم‌دیگر را داشته باشند تا همه از این‌جا به سلامت بیرون بروند.

همه برای زمانی که در استرالیا و امریکا و کانادا زندگی کنند برنامه ریخته‌اند و هیچ تصمیم ندارند ارتباطشان با پناه‌جویان داخل ترکیه و زندگی پناه‌جویان داخل ترکیه را قطع کنند. از این میان، از میان کسانی که ذهن و زندگی‌شان در ترکیه و بعد، در کشوری که قرار است خانه‌ی آینده‌شان باشد، می‌گذرد، یکی هست که تجربه‌ی کار اجتماعی در زمینه‌ی حقوق همجنسگرایان در ایران داشته، و حواس‌اش پی ایران است و کارهایی که می‌شود و باید برای کسانی که در ایران مانده‌اند کرد، و یا به زبانی دیگر، حواس‌اش پی ساختن ایران است تا به سادگی از ایران فرار نکرده باشد و دیگران را در آتش رها نکرده باشد. به من می‌گوید باید راه‌های بیش‌تری برای هم‌یاری و هم‌فکری و هم‌قدمی با دگرباشانی که در ایران مانده‌اند پیدا کنیم، قطع نشویم.

یکی از پناه‌جوهایی گی که با شکایت یک خانم غیردگرباش ایرانی در ترکیه به اتهام «قصده تجاوز!!!» چهار ماه در زندان بود، با رفتن من و دوستی که در این سفر همراهی‌ام می‌کند به آن شهر و ملاقات با تمام عوامل موثر و توضیح چند نکته‌ی مبهم در مورد همجنسگرایان مرد و درصد تمایل‌شان به تجاوز به یک خانم جوان، و با همراهی و حمایت دستگاه قضایی ترکیه، آزاد شد.

یکی از پناه‌جویانی که بیماری شدید و خطرناکی داشت با کمک پزشک هم‌کار سازمان در ایالات متحده، در ترکیه بستری شد و بعد از اتمام معالجات، مرخص شد. پناهنده‌ی دیگری که به‌شدت بیمار بود دارو و کمک‌های درمانی تحویل گرفت. پرونده‌های عقب‌افتاده بررسی شدند و پرونده‌های تازه به لیست سازمان اضافه شدند.

از روزی که وارد ترکیه شده‌ام هم‌راه پناه‌جوهایی دگرباش ایرانی، و با مشورت هم، شبانه‌روز کار و مشورت می‌کنیم و برنامه‌ها را با سرعت، به دلیل وقت کم، پیش می‌بریم.

شرایط بچه‌های ما در ترکیه بیش از اندازه دشوار است و سرگیجه‌آور و تلخ

زندانیان روبرو می‌سازد - موسوی با ابزار سیستماتیک‌تری مبارزه می‌کند و می‌کوشد تا جنبش را با برنامه‌های عملی به پیش برد.

قهرمان می‌گوید: «پس رهبران جنبش سبز به مردم گفتند به خیابان‌ها نیایید چون به دام آنها می‌افتید و ما این را نمی‌خواهیم». از دید ساقی قهرمان، موسوی و کروی از رهبران قدرتمند جنبش هستند و ثابت‌قدمانه مردم را در مبارزه علیه رژیم احمدی‌نژاد یاری می‌دهند.

قهرمان: «مردم هم‌چنان جنبش سبز را حمایت می‌کنند، اما نه در خیابان‌ها. پس در حال حاضر دیگر مهم نیست که چه تعداد از شهروندان ایران در خیابان‌ها در حال راهپیمایی‌اند. در حال حاضر مهم این است که صدای کسانی مانند آیت‌الله منتظری یا صانعی بلند شده است. هدف جنبش در مقطع کنونی این است که با روحانیون متحد شود، روحانیونی که از سوی قدرتی که پشت سر احمدی‌نژاد است در خطر قرار گرفته‌اند. سپاه پاسداران در واقع ضد-روحانیت است و اعتقادی به دخالت روحانیون در اداره‌ی کشور ندارد و این در حالی است که روحانیون شیعه‌ی ایران در روند دین، و در بازار اقتصادی تاثیر عمده دارند».

قهرمان: «پس اگر آیت‌الله‌ها بخواهند هم‌چنان در قدرت بمانند باید در مقابل نیروی سپاه پاسداران بایستند». ایستادگی در برابر جناحی که احمدی‌نژاد نماد آن است و پشتیبانان آن جناح، بسیار بیش‌تر و ریشه‌دارتر از آن است که ما از بیرون می‌بینیم و مدت‌هاست در بسیاری از نهادها و گروه‌های جامعه جریان گرفته است.

سناریوی امیدوارکننده‌ای که قهرمان طرح می‌کند این است که گروه‌های ذی‌نفع هم‌چون کارمندان، بانک‌ها، بازاری‌ها از هم‌کاری با رژیم احمدی‌نژاد سر باز می‌زنند و به این شیوه پیش از آن که عمر قانونی این دولت به پایان برسد سرنگون‌اش خواهند کرد.

به این ترتیب، نوبت اداره‌ی امور به دست اصلاح‌طلبان خواهد افتاد؛ اصلاح‌طلبان سیاستمدارانی هستند که از درون خود نظام می‌آیند و تمایل به حفظ نظام دارند، و از طرفی آمادگی آن را ندارند که با همان سرعت و شدتی که برخی از گروه‌های مخالف رژیم می‌پسندند، دست به کار جنگ با رژیم بشوند.

قهرمان: (می‌خندد) «ما هم یکی از همین گروه‌هاییم (که می‌خواهند اصلاح‌طلبان سریع‌تر و رادیکال‌تر عمل کنند) اما می‌دانیم که ما در این جنبش سبز، اگر شتاب‌زده عمل کنیم زمین می‌خوریم».

در شخصیت آرام و صبور ساقی قهرمان می‌توان شکیبایی بسیاری از ایرانی‌ها را یافت. مانند بسیاری از ایرانیان، او نیز می‌گوید که جنگ گام به گام، تنها راه مبارزه برای ایجاد تغییر است.

برای خواندن و شنیدن اصل این گفتگوی رادیویی به این سایت مراجعه کنید:

<http://oe1.orf.at/inforadio/112525.html>

جودیت گلسگولد، مدیر این پژوهش، می‌گوید «شواهد ناکافی‌ای برای اثبات تغییر گرایش جنسی وجود دارد. تحقیقات اخیر نشان داده است که گرایش جنسی را نمی‌توان تغییر داد».

این پژوهش که ۸۳ آزمودنی دارد روش‌هایی را خاطر نشان ساخته است که روان‌شناسان بهداشت ذهنی از آن‌ها استفاده می‌کنند تا کسانی را که می‌خواهند تغییر گرایش جنسی دهند یاری کنند.

گلسگولد می‌افزاید: «روان‌شناسان به جای این که بکوشند تا گرایش جنسی فرد را تغییر دهند باید سعی کنند تا آن‌ها همجنسگرایی‌شان را بپذیرند و کمک کنند تا هویت خود را کاویده و حمایت کنند بدون این که هویت دیگری را به آن‌ها تحمیل کنند. به زبان دیگر، ما به روان‌شناسان توصیه می‌کنیم که صداقت کاملی درباره‌ی احتمال ضعیف تغییر گرایش جنسی داشته باشند و مراجعین خویش را کمک کنند تا پیش‌فرض‌ها و اهداف خویش را با توجه به دین و امور جنسی مورد کاوش قرار دهند». وی معتقد است که باورهای دینی علت اصلی نگرانی درباره‌ی گرایش جنسی است.

## کودکان والدین همجنسگرا احساس خوشبختی می‌کنند

نتایج پژوهشی نشان می‌دهد، کودکانی با والدین همجنس‌گرا که در خانواده‌هایی با دو پدر یا دو مادر بزرگ می‌شوند، احساس خوشبختی می‌کنند؛ تصویری که قطعا در تضاد با ذهنیت غالبی است که والدین را متشکل از «پدر و مادر» می‌داند.



خانواده‌های «رنگین کمانی» به خانواده‌هایی می‌گویند که در آن دو همجنس‌گرا نقش پدر و مادر کودکی را ایفا می‌کنند که یا به فرزندخواندگی پذیرفته شده و یا حاصل ازدواج قبلی یکی از این طرفین پیش از همجنس‌گرا شدن بوده است.

هم‌کار سابق سازمان دگرباشان جنسی ایرانی ادعای خنده‌داری کرده و به جرات می‌توانم بگویم برای اولین بار در طول این سه هفته‌ی گذشته، همه‌ی ما را این‌جا در ترکیه از ته دل خنداند. ساقی قهرمان، تمام و کمال، با نام و شخص و صدا و صورت خودش این‌جاست، در ترکیه. برای این جمع که گرسنه و تشنه‌ی امنیت و آرامش و آزادی و نان در یک گوشه‌ی امن دنیا است، و برای خودم که هم‌بسته و هم‌راه این جمع‌ام آرزوی موفقیت می‌کنم

از روزی که به ترکیه آمده‌ام جمله‌ای که سه سال پیش در یکی از وبلاگ‌های همجنسگرایان ایران خواندم و نفهمیدم را می‌فهمم: ما هستیم ... بزرگ و پرامید

... و خیلی چیزهای دیگر را هم می‌فهمم ... نظیر این که چرا فعالان جامعه‌ی دگرباشان جنسی که در ایران‌اند خواب ندارند

با احترام

ساقی قهرمان. همین.

## درمان همجنسگرایی موثر نیست



انجمن روان‌شناسی آمریکا گزارشی منتشر کرد که می‌گوید همجنسگرایی را نمی‌توان تغییر داد.

این گزارش هم‌چنین به والدین توصیه می‌کند جوانان و خانواده‌های‌شان را «پرهیز دهند که به همجنسگرایی به‌عنوان بیماری ذهنی یا اختلال در رشد بدانند».

درمان همجنسگرایی از سوی سازمان‌های مذهبی پیشنهاد می‌شود. اما روان‌شناسان ثابت کرده‌اند که این درمان در بهترین حالت‌اش بی‌نتیجه بوده و در بدترین حالت‌اش آسیب‌رسان خواهد بود.



است.

به موجب این قانون این زوجها می‌توانند فرزندان شریک زندگی خود را که از ازدواج قبلی بوده‌اند، به فرزندخواندگی بپذیرند آن هم تنها به این شرط که این فرزندان، فرزندان تکی آن‌ها بوده باشند. در غیر این صورت فرزندخواندگی مجاز شمرده نمی‌شود.

بریگیته سوپریس، وزیر دادگستری آلمان، خواهان این شده است تا آلمان به جمع امضاکنندگان توافق‌نامه‌ی فرزندخواندگی اتحادیه‌ی اروپا بپیوندد و این قانون جدید را اجرا کند. تا کنون یازده کشور اروپایی دیگر این قانون را امضا و تصویب کرده‌اند.

این درخواست با حمایت احزاب دیگر آلمان همراه شده است. اما در مقابل رییس فراکسیون سوسیال مسیحی و دموکرات مسیحی آلمان این اقدام را تنها تبلیغاتی و به منزله‌ی امتیازدهی به همجنس‌گرایان و بی‌توجهی به منافع کودک دانسته است. مخالف پررنگ‌تر دیگر کلیسای کاتولیک است که این حرکت را پایین‌آوردن ارزش ازدواج و کاستن از حس راحتی و رضایت کودکان خوانده است.

خانواده‌ای که از «پدر، پدر، فرزند» و یا برعکس آن «مادر، مادر، فرزند» تشکیل شده باشد، تصور بسیار غریبی است که حتی در ذهن بسیاری از افراد نمی‌گنجد. اما با این حال این فرم جدید که فاصله‌ی زیادی با مفهوم سنتی و جا افتاده‌ی «خانواده» دارد، چندین سال است که در برخی از کشورها شکل گرفته است.

برای نمونه در آلمان دست‌کم ۶۶۰۰ کودک وجود دارند که در خانواده‌های «رنگین‌کمانی» رشد می‌کنند و صاحب دو مادر یا دو پدر هستند. بیش‌تر این کودکان از روابط دو جنسیتی پیشین یکی از والدین هستند و تنها بخش اندکی از آن‌ها به فرزندخواندگی پذیرفته شده‌اند. از سوی دیگر تخمین زده می‌شود که شمار کودکانی که در این خانواده‌ها بزرگ می‌شوند، بیش از ۱۲ هزار تن است. در پژوهشی که به تازگی در آلمان انتشار یافته، مشخص شده است که در بیش‌تر موارد، این دو زن همجنس‌گرا بوده‌اند که تمایل به تشکیل خانواده داشته‌اند و در عوض تنها در حدود ۵ درصد از زوج‌های همجنس‌گرای مرد هستند که صاحب فرزندند.

#### تحصیلات بالا

مهم‌ترین پرسش یا پیش‌داوری ذهنی در مورد خانواده‌هایی از این دست، چگونگی شرایطی است که کودک در آن رشد می‌کند و این امر که آیا چنین خانواده‌های «غیرطبیعی» محیط مناسبی برای رشد کودک به شمار می‌آیند؟

شاید پاسخ این پرسش عجیب به نظر برسد اما به استناد این پژوهش، مشخص شده است که والدین همجنس‌گرا کاملاً به خوبی والدین دو جنسیتی هستند و این موضوع نیز به هیچ‌وجه باعث ایجاد افسردگی یا ناراحتی‌های روانی برای کودکان نشده است.

نکته‌ی جالب توجه‌تر این‌که تفاوت اصلی میان یک خانواده‌ی «سنتی» و «رنگین‌کمانی» نه در وجود هم‌زمان دو مادر یا دو پدر در یک خانواده، بل که در سطح تحصیلات آن‌هاست. مدیر یکی از پژوهش‌کده‌های امور خانواده در آلمان از این اختلاف قابل توجه می‌گوید: «خانواده‌های رنگین‌کمانی غالباً سطح تحصیلات بالاتری دارند و گاهی نیز دارای مرتبه‌های بالای شغلی هستند. از همین رو هم بچه‌های این خانواده‌ها بیش‌تر از بچه‌های خانواده‌های دیگر به تحصیلات تکمیلی رو می‌آورند.»

#### مخالفت با پایین آمدن شأن ازدواج

اما این پژوهش دست‌آورد مهم‌تر دیگری داشته و آن این‌که وزیر دادگستری آلمان با استناد به نتایج آن خواهان به رسمیت‌شناختن حق کامل فرزندخواندگی برای خانواده‌های همجنس‌گرا شده است. از سال ۲۰۰۵ تا کنون در آلمان قانون «به فرزندپذیری پذیرفتن فرزندخوانده» برای زوج‌های همجنس‌گرا وجود داشته

## اعتراض شهر رُم علیه همجنسگراستیزی

بیش از ۱۰۰۰ نفر روز جمعه ۴ سپتامبر ۲۰۰۹ در خیابان‌های شهر رُم علیه افزایش حملات همجنسگراستیزانه در کشور کاتولیک ایتالیا دست به اعتراض زدند.



اهتزاز درآورده بودند و به سمت شهرداری رُم حرکت کردند.

فابریزیو مارازو، رهبر جنبش اصلی حقوق همجنسگرایان ایتالیا، گفت «ما دوست داریم مردم زیادی این‌جا جمع شوند و در راستای تغییراتی که مدنظر داریم اگر تعداد مردم به حد نصاب نبود ما تظاهرات دیگری

را ترتیب خواهیم داد».

را انتخاب می‌کند همبستگی بالایی با آن دارد که در تخت‌خواب چه کاری انجام می‌دهد. «تاپ»ها گرایش دارند که فروکننده باشند، «بات»ها گرایش دارند که دریافت‌کننده باشند و «ورستایل»ها واقعا دوست دارند که آمیزه‌ای از این دو باشند. برخی از مردان همجنسگرا هیچ تمایلی به سکس مقعدی ندارند. این مورد هم در این پژوهش منعکس شده است.

سه‌شنبه‌ی پیش، ترکیدن دو ماده‌ی منفجره در بیرون از یک مشروب‌خانه‌ی همجنسگرا منجر به آسیب‌خوردگی یک فرد شد و خرابی‌هایی به بار آورد. روز بعد از انفجار، هزار نفر از مردم که چندین سیاست‌مدار هم بین‌شان بود دست به تظاهرات زدند.

چیزی که از نظر من در این پژوهش جالب بود این بود که افرادی که می‌گویند تاپ هستند در همه‌ی ابعاد فعالیت‌های جنسی‌شان واقعا فروکننده هستند. دیوید موسکوویتس در پژوهشی نشان داده است که سکس دهانی از همه‌ی کنش‌های جنسی وحشیانه‌تر است. تاپ‌ها خیلی بیش‌تر از کسانی که لذت می‌دهند لذت می‌برند.

شهردار رُم، جیانی آلمانو، حملات ضد-همجنسگرایانه را محکوم کرد و گفت «شوربختانه در شهری که ۲ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر درش زندگی می‌کنند اقلیتی از ارادل وجود دارند که باید شناسایی و منزوی شوند».

مردانی که خودشان را تاپ می‌دانند سخت‌تر از بات‌ها و ورستایل‌ها به‌عنوان «همجنسگرا» شناخته می‌شوند. آن‌ها میزان بیش‌تری از همجنسگراستیزیِ دورنی‌شده دارند و احتمال بیش‌تری دارد که با زن‌ها بخوابند.

سازمان آرسیگی (جنبش دفاع از حقوق همجنسگرایان ایتالیا) حملات ضد-همجنسگرایانه‌ای که در شهرهای ایتالیا رخ می‌دهد را محکوم کرد. چند روز پیش نیز سی نفر در ناپل مرکزی به یک زوج همجنسگرا حمله‌ور شدند و یکی از مغازه‌داران نیز در منطقه‌ی آپولیای جنوبی به مشتریان همجنسگرا توهین کرده و آن‌ها را مورد تهدید قرار داده است.

در حالی که تاپ‌ها کم‌تر از دیگران کاندوم استفاده نمی‌کنند اما، به خاطر این که برچسب همجنسگرا بودن نخورند، بسیاری از آن‌ها امکان داشتن سکس ایمن را از دست می‌دهند.

## علم و درون و بیرون سکس مردان همجنسگرا

کدام دسته از همجنسگرایان از نظر روان‌شناختی به‌داشتی‌ترین سکس را دارند؟ ورستایل‌ها. پژوهش نشان می‌دهد که آن‌هایی که خودشان را ورستایل می‌دانند ترس کم‌تری از سکس دارند و سکس را لذت‌بخش‌تر می‌یابند.

تاپ‌بودن (کننده‌بودن) خیلی سخت است. این یکی از یافته‌های جسی برینگ روان‌شناس است که در مقاله‌ای با نام «خویش‌تن‌یابی نقش جنسی مردان همجنسگرا» در مجله‌ی ساینتیفیک امریکن منتشر شده است.

یکی از یافته‌های پژوهش آن است که هویت نقش جنسی ممکن است بیش‌تر از آن مقدار که ما فکر می‌کنیم برای سازگاری درازمدت مهم باشد. موسکوویتس خاطر نشان می‌کند که ناچور بودن نقش‌های جنسی در شرکای جنسی می‌تواند منجر به ایجاد استرس‌های فراوانی در رابطه شود.



تخت‌خواب - این که بالا باشی یا پایین، یا کننده باشی یا دهنده - و به‌داشت روان‌شناختی و هویت را می‌آزمایند. اما اصطلاحات تاپ و بات و ورستایل (به‌ترتیب یعنی کننده و دهنده و کننده-دهنده) سوای زبان محاوره‌ای معنی خاصی ندارند.

پیش از هر چیز، این که یک مرد همجنسگرا چگونه نقش جنسی‌اش

## ادبیات

## تنها کاری که باید بکنی

ماهی

بیک ساحل شنی. صدای دریا از همین نزدیکی‌ها می‌آید. اما خبری از دریا نیست. موقع غروب است. البته خورشید معلوم نیست.

آدم‌ها:

پسر اول

پسر دوم

پسر اول نشسته روی یک تل شنی، رو به تماشاچی‌ها. صدای آرام دریا می‌آید.

پسر دوم از سمت راست صحنه، می‌آید تو.

پسر دوم: سلام.

پسر اول: (با بی میلی رو از تماشاچی‌ها می‌گیرد) سلام.

پسر دوم: من دومی هستم.

پسر اول: لابد منم اولی.

پسر دوم: دقیقاً!... یادت نیست من رو؟

پسر اول: شما را قبلاً دیدم؟

پسر دوم: نه، ندیدیم هم‌دیگه‌رو. اما دیروز با هم حرف

زدیم.

پسر اول: دیروزی شما بودین؟ دیروز شنبه بود.

پسر دوم: آره، بود. پس یادت آمد من رو.

پسر اول: دیروز اسم‌ات دومی نبود.

پسر دوم: اسم‌ام را همین الان فهمیدم. فکر کردم تو اولی

هستی، پس من می‌شوم دومی.

پسر اول: قبل از اول هم چیزی هست؟

پسر دوم: (متفکرانه) من ندیدم.

پسر اول: پس من اول نیستم.

پسر دوم: چرا؟

پسر اول: یکی قبل از من بود.

پسر دوم: کی؟

پسر اول: شناختم‌اش...

پسر دوم: می‌گم، هستی قدم بزنیم تو ساحل؟  
پسر اول: البته شناختم‌اش، یعنی حتا صورت‌اش خیلی خوب یادم هست. مثلن چشم‌هاش...  
پسر دوم: (با حالت عصبی) کی؟... کی رو می‌گی؟  
پسر اول: اونی که اول بود. قبل از من.  
پسر دوم: ای بابا، (دست اش را در امتداد ساحل تکان می‌دهد) بیا قدم بزنیم.

پسر اول جوابی نمی‌دهد. از روی تل شنی بلند می‌شود، می‌رود گوشه‌ی سمت چپ صحنه. پسر دوم با تعجب نگاه‌اش می‌کند. می‌رود کنار پسر اول. صدای دریا بلندتر می‌شود.

پسر اول: (رو به بیرون) غروب دارد شروع می‌شود.

پسر دوم: از هر کس پرسیدم، گفت تو رو فقط اینجا می‌شود پیدا کرد.

پسر اول: (سرآسیمه) از کی پرسیدی؟

پسر دوم: یادم نیست.

پسر اول: بگو (مکث) می‌خواهم بدونم از کی پرسیدی.

پسر دوم: چه بازی‌ها که با حافظه نمی‌شه... یا حافظه چه

بازی‌ها که با ما نمی‌کنه.

پسر اول: (با داد و قال) بگو، بگو، کی رو دیدی؟

پسر دوم: هوی، چته؟

پسر اول: (با لحن آرام و ملتمسانه) باید بدونم کی رو

دیدی.

پسر دوم: والله یادم نیست.

پسر اول مغموم می‌شود، دیگر چیزی نمی‌گوید. جوری که انگار دارد به دور دست نگاه می‌کند، خیره می‌شود به بیرون صحنه. صدای دریا کم می‌شود.

پسر دوم: به چی نگاه می‌کنی؟

پسر اول: تا حالا اینجا شنا کردی؟

پسر دوم: فقط یک بار تو عمرم شنا کردم. کجا بود؟

پسر اول: من بلد نیستم.

پسر دوم: خیلی راحت. نباید به هیچ چیز فکر کرد.

پسر اول: ای کاش (حرف‌اش را می‌خورد)

پسر دوم: ای کاش چی؟

پسر اول: هیچی.

پسر دوم: من می‌گم ای کاش اینجا یک درخت بود.

پسر اول: (با خوشحالی) آره... اما درخت تو ساحل؟ نمی‌شه

که.

پسر دوم: کی گفته؟ من خودم دیدم. یک ساحل پر از

درخت.

پسر اول: راستی؟

پسر دوم: خب، آره دیگه.

- پسر اول: کجاست؟ دوست دارم ببینم.  
 پسر دوم: نمی شود رفت.  
 پسر اول: (با ناراحتی) چرا؟  
 پسر دوم: (جدی) یادم نیست کجا بود.  
 پسر اول: تو خیلی خنگی.  
 پسر دوم: بابام می گفت.  
 پسر اول: من دلم قایق می خواهد.  
 پسر دوم: که چی بشود؟  
 پسر اول: که بروم دریا.  
 پسر دوم: دریا؟  
 پسر اول: آره بابا، در - ر - ی - ا، فهمیدی؟  
 پسر دوم: کجاست؟  
 اولی دوباره رو می کند به بیرون صحنه، سمت چپ. با دست نقطه‌ای نامعلوم را نشان می دهد.  
 پسر اول: بابا، اینا دیگه، به این گنده گی.  
 پسر دوم: نمی بینم.  
 پسر اول: چرا اینقدر آرومه؟  
 پسر دوم: دقیق تر نشانم بده.  
 صدای دریا قطع می شود. پسر اول با عجله می آید وسط صحنه.  
 پسر دوم: کجاست؟ بیا نشان ام بده.  
 پسر اول می زند زیر گریه. پسر دوم، می آید وسط صحنه، کنار پسر اول می ایستد. دست می گذارد روی شانه اش.  
 پسر دوم: اولی، چته؟  
 پسر اول: (با هق هق) گفتم من اولی نیستم.  
 پسر دوم دست اش را از روی شانه ی پسر اول بر می دارد. چانه اش را می خاراند.  
 پسر دوم: (متفکرانه) نکند من دومی نباشم؟  
 پسر اول بلندتر گریه می کند.  
 پسر دوم: (متفکرانه) اسم ام چی بود؟  
 پسر اول همچنان گریه می کند.  
 پسر دوم: (چانه اش را می خاراند، یکباره بشکنی می زند و انگار که کشف مهمی کرده باشد) فهمیدم. اسم ام را خودم انتخاب می کنم. از حالا اسم من اولی است.  
 پسر اول دست از گریه می کشد و رو به دومی می کند.  
 پسر اول: قبل از اول هم چیزی هست؟  
 پسر دوم: گمون نکنم.  
 پسر اول: پس تو اول نیستی.  
 پسر دوم: کی گفته؟  
 پسر اول: من می گم. قبل از تو یکی بود.  
 پسر دوم: به تخم ام که بود. حالا نیست. من اول ام.  
 پسر اول دوباره گریه می کند. دومی به خودش مشغول است و لبخند می زند. کم کم متوجه ی اولی می شود. خیره می شود به او. می رود نزدیک اش و بغل اش می کند.  
 پسر دوم: (زمزمه کنان در گوش اولی) چرا گریه می کنی؟  
 پسر اول گریه اش را قطع می کند. چند نفس عمیق می کشد.  
 پسر دوم: (زمزمه کنان در گوش اولی) چرا گریه می کردی؟  
 پسر اول: حق نداری بگویی اولی هستی.  
 پسر دوم: چندمی هستم پس؟  
 پسر اول: نمی دونم.  
 پسر دوم: من دل ام برات تنگ می شه.  
 پسر اول: من دل ام برات تنگ شده.  
 پسر دوم: تو بیا با من.  
 پسر اول: تو کجا می روی؟  
 پسر دوم: خسته شدم از غروب. می خواهم بروم.  
 پسر اول: نه.  
 پسر دوم: (با خوشحالی) پس تو هم دل ات برای من تنگ می شود.  
 پسر اول: نه.  
 پسر دوم: بیا برویم. چرا، تنگ می شود. وقتی بروم. می خواهم ساحل پر از درخت را پیدا کنم.  
 پسر اول: راستی؟  
 پسر دوم: آره دیگه. (مکث) حالا بیا برویم.  
 پسر اول: نه، خودش را از بغل دومی بیرون می کشد و به سمت راست صحنه اشاره می کند) برو، هر وقت ساحل را پیدا کردی، برگرد من را با خودت ببر.  
 پسر دوم: چرا نمی آیی؟  
 پسر اول: دنبال قایق می گردم. اصلن تو برو، یک درخت پیدا کن تا من با آن قایق ام را بسازم.  
 پسر دوم: اصلاً قایق برای چی؟  
 پسر اول: برای دریا دیگر.  
 پسر دوم: دریا؟ اینجا فقط شن زار است.  
 پسر اول می دود گوشه ی سمت چپ صحنه.  
 پسر اول: دریا اینجاست.  
 پسر دوم: (رو به تماشاچی) نگاه کرده ام قبلاً. سراب است خنگ خدا.  
 پسر اول: حتمن رفته است دریا.  
 پسر دوم: (برمی گردد رو به پسر) کی؟  
 پسر اول: به من شنا یاد می دهی؟  
 پسر دوم: تو به من یاد می دهی قایق بسازم؟  
 پسر اول: (با تعجب) تو هم می روی دریا؟!  
 پسر دوم: می روم ماهی بگیرم.

- پسر اول: ماهی‌ها کم‌اند.  
پسر دوم می‌خندد. خیلی بلند. یکباره خنده‌اش را قطع می‌کند.  
پسر دوم: هزار تاش تو دریا هست.  
پسر اول: من ندیدم.  
پسر دوم: اصلاً تا حالا پسره را دیدی؟  
پسر اول: کدام پسر؟  
پسر دوم: همان که رفته دریا.  
پسر اول: تو از کجا می‌دانی؟  
پسر دوم: خودش گفت. وقتی ازش نشانی تو را پرسیدم.  
پسر اول: (سرآسیمه) چه شکلی بود؟  
پسر دوم: یادم نیست.  
پسر اول مغموم می‌شود. می‌رود روی تل شنی می‌نشیند.  
پسر دوم: دیده ایش تا حالا؟  
پسر اول: نه، فقط چشم‌هاش.  
پسر دوم: پس خیلی مشنگی.  
پسر اول: ها؟!  
پسر دوم می‌رود کنار اولی می‌نشیند.  
پسر دوم: من دوستان دارم.  
پسر اول: ها؟!  
پسر دوم: با من می‌آیی؟  
پسر اول: اگر برای‌ام درخت بیاوری.  
پسر دوم: زرشک! آن وقت که می‌روی دریا، خوشگله.  
پسر اول: من خوشگل‌ام؟  
پسر دوم: خیلی عزیزم.  
پسر اول: آه.  
پسر دوم: چرا آه کشیدی؟  
پسر اول: چون درک نمی‌کنم.  
پسر دوم: که عزیز من باشی؟  
پسر اول: آره.  
پسر دوم: یعنی عشق‌ام را درک نمی‌کنی؟  
پسر اول: مگر تو عاشقی؟  
پسر دوم: من عاشقات هستم.  
پسر اول: دروغ نگو.  
پسر دوم: راست می‌گویم.  
پسر اول: دروغ نگو.  
پسر دوم: راست می‌گویم.  
پسر اول: (جیغ می‌کشد) دروغ نگو.  
پسر دوم: (ملتمسانه) آروم باش پسر. چرا این طوری هستی؟  
پسر اول از روی تل شنی بلند می‌شود شروع می‌کند به قدم زدن.  
پسر اول: من عشق را درک نمی‌کنم.
- پسر دوم: من فقط عشق استریت‌ها را درک نمی‌کنم.  
(با کنجکاوی) ما چی هستیم؟  
پسر دوم: ما آدمیم.  
پسر اول: نه، یعنی از چه نوعی هستیم. استریتیم؟  
پسر دوم: من تا حالا نبودم. یک بار بودم. تو بچگی.  
پسر اول: چه جوری بود؟  
پسر دوم: خیلی درد داشت.  
پسر اول: بعد چی کار کردی؟  
پسر دوم: دیگه استریت نشدم.  
پسر اول: چرا؟  
پسر دوم: ترسیده بودم دیگه.  
پسر اول: آها!  
پسر دوم: حالا باور می‌کنی که عاشقات هستیم؟  
پسر اول: گفتم که درک‌اش نمی‌کنم.  
پسر دوم: آخ! چرا؟  
پسر اول: (با تردید) اون که درک می‌کند حتماً نه؟  
پسر دوم: (با تمسخر) هه! یارو حتا اسم ندارد!  
پسر اول: (با تحکیم) اسم‌اش اولی است.  
پسر دوم: پس تو کی هستی؟ اگر تو اولی نیستی، من هم دومی نیستم. (چانه‌اش را می‌خارد. خیلی جدی و متفکرانه) آن وقت تو می‌شوی دومی. پس من کدام خری هستیم؟  
پسر اول: تو استریتی.  
پسر دوم: من استریت نیستم.  
پسر اول: پس خری.  
پسر دوم: (عصبانی) مشنگ! من در این خر تو خر فقط اسم‌ام را یادم رفته.  
پسر اول: (عصبانی) گفتم که خری!  
پسر اول می‌زند زیر گریه.  
پسر دوم: نازت مال مامان جون‌ات!  
پسر دوم می‌رود از سمت راست صحنه خارج می‌شود. پسر اول سرش را بالا می‌آورد، می‌فهمد تنه‌است. گریه‌اش را قطع می‌کند. می‌رود سمت چپ صحنه. صدای دریا بلند می‌شود. چمباتمه می‌زند روی زمین و به دوردست نگاه می‌کند.  
پسر دوم، از سمت راست وارد می‌شود. پاورچین پاورچین می‌آید تا پشت سر پسر اول.  
پسر دوم: (داد می‌زند) آهای!  
پسر اول از جا می‌پرد.  
پسر اول: (ترسیده) چه می‌کنی؟ ترسیدم.  
پسر دوم: فهمیدم دل‌ات برای‌ام تنگ شده، برگشتم.  
پسر اول: دیوانه.  
پسر دوم: دل‌ات برای‌ام تنگ شد؟

پسر اول: کجا رفته بودی؟  
 پسر دوم: رفته بودم ساحل پر درخت را پیدا کنم.  
 پسر اول: (سراسیمه) پیدا کردی؟  
 پسر دوم: نه (مکث) یادم رفته بود. شانس آوردم گم نشدم.  
 نور صحنه کم کم، کم می شود. آنقدر که چند لحظه بعد، همه جا تاریک می شود. صدای دریا قطع می شود.  
 پسر اول: دارد شب می شود؟  
 پسر دوم: تازه اول غروب است.  
 پسر اول: نه بابا، روز تمام است. خودم دیدم خورشید غروب کرد.  
 پسر دوم: کو خورشید؟  
 پسر اول: فرو رفت در دریا.  
 پسر دوم: دریا؟  
 پسر اول: (با دست به بیرون اشاره می کند) آنجا!  
 پسر دوم: سراب است خنگ خدا.  
 پسر اول: سردم شد.  
 پسر دوم: پائیز است؟ زمستان است؟ چه فصلی هستیم؟  
 پسر اول: چه روزی هستیم؟  
 پسر دوم: دوشنبه، یا سه شنبه ولی فکر کنم...  
 پسر اول: شنبه است بابا.  
 پسر دوم: شنبه؟  
 پسر اول: شنبه ها حق نداری بیایی اینجا.  
 پسر دوم: چرا؟  
 پسر اول: چون شنبه ها من می آیم. (مکث) او هم شنبه ها می آید.  
 پسر دوم: تو هر شنبه می آیی؟  
 پسر اول: آره بابا.  
 پسر دوم: چند وقت است؟  
 پسر اول: ها؟!  
 پسر دوم: چه بازی ها که با حافظه نمی شه... یا حافظه چه بازی ها که با ما نمی کنه.  
 پسر اول: سردم شد.  
 پسر دوم: شب شده دیگر. (مکث) خب، من بروم.  
 پسر اول: خداحافظ.  
 پسر دوم: تو هم می روی؟  
 پسر اول: کجا؟  
 پسر دوم: همان جا که وقتی شب می شود، آدم ها می روند دیگر.  
 پسر اول: آدم ها کجا می روند؟  
 پسر دوم: یادم نیست.  
 پسر اول: سردم شد.

پسر دوم: خب، من بروم.  
 پسر اول: کجا؟  
 پسر دوم: یادم نیست. (مکث). بشکن می زند. جوری که انگار کشف مهمی کرده) می روم ساحل پر درخت.  
 پسر اول: درخت من یادت نرود.  
 پسر دوم: (آهنگین می خواند) می روم رفته رفته بودم رفته باشم، می روم رفته بودم رفته باشم، می...  
 صدای دریا بلند می شود.  
 پسر اول: خداحافظ.  
 از سمت چپ صحنه خارج می شود.  
 پسر دوم: (سراسیمه و با ترس) کجا؟  
 پسر اول: (از بیرون) می روم دریا.  
 پسر دوم: که چی شود؟  
 پسر اول: (از بیرون) که پیداش کنم دیگر.  
 پسر دوم: کی را پیدا کنی؟ مگر رفته دریا؟ (جوابی نمی شنود)  
 دریا؟! گفتم کجاست؟ (صدای طوفان بلند می شود اما جوابی نمی آید)  
 شنا بلدی؟ (جوابی نمی آید) قایق داری؟ (جوابی نمی آید) خب...  
 (دست اش را می گذارد روی سرش. صدای طوفان بلندتر می شود)  
 می آید وسط صحنه.

پسر دوم: (به خودش) سردم شد. (مکث) بروم؟ (مکث) یک جایی بود که باید می رفتم، کجا بود؟ (مکث) به نظرم باید یک چیزی را پیدا می کردم (مکث) نه بابا. سردم شده فقط. (صدای طوفان خیلی بلند می شود) ترسناک است اینجا. بروم از اینجا. (مکث) کجا؟ (مکث) چه بازی ها که با حافظه نمی شه... یا حافظه چه بازی... (مکث) می ترسم.

با شتاب از سمت راست صحنه خارج می شود.  
 پرده

اتمام بازنویسی: ۳۰/۰۵/۸۸

بندر بوشهر

## خیابان روینیان

هراکلیوس فیلسوف گفت «تمی توان دو بار در یک رود شنا کرد». حالا همیشه همین را می‌توان درباره‌ی کسانی گفت که از این خیابان می‌گذرند! همیشه هم در همان ساعت از روز می‌گذرند، شاد یا غم‌گین. همه‌ی شماها، ره‌گذران خیابان رو روینیان، شما را پس از مرگی درخشان صدا کرده‌ام. آگامنون هست! مادام هانسکا هست! اولیسز، شیرفروش است! وقتی پاتروکلوس در انتهای خیابان دیده می‌شود، فرعونی کنار من است! کاستور و پولوکس نازپسرهای طبقه‌ی پنجم‌اند. اما تو، آشغال جمع کن، که هر بامداد افسون‌کننده می‌آبی و آشغال‌های هنوز تازه‌ای که از نورگاه بزرگ قشنگام انداخته‌ام بیرون را می‌بری، تو ای که نمی‌شناسمات، ای آشغال جمع کن مرموز و مستمند، تو را نامی پرآوازه و باشکوه می‌دهم، من تو را داستایوفسکی می‌نامم.

ترجمه به انگلیسی: جان آشبری

## مکاشفه

از کتاب‌خانه‌ی ملی بازگشتم؛ کیفام را گذاشتم زمین؛ دنبال دم‌پایی‌های خانگی‌ام می‌گشتم که دیدم کسی روی دیوار بود؛ کسی آن‌جا بود! کسی روی کاغذدیواری قرمز بود. تن‌ام افتاد! با پرتو آذرخشی برهنه شده بودم! لحظه‌ی زوال‌ناپذیر! حقیقت، آه، حقیقت! حقیقت با همه‌ی اشک‌ها و خوشی‌هاش! حقیقتی که هرگز فراموش نمی‌شود! تن آسمانی روی دیوار اتاق به‌هم‌ریخته است. چرا، خدا؟ بیمارم! توی تابلو بود، تابلویی که من خیلی پیش‌تر کشیده بودم، اما چه اندازه زیباست این پسر! چه دل‌پذیر و رام! شیوه‌ای که وی خودش را می‌کشد، شیوه‌ای که می‌رود! ردای زرد ابریشمینی به تن دارد و شالی آبی. او می‌چرخد و من می‌توانم چهره‌ی آرام و رخشان‌اش را ببینم. شش راهب به اتاق می‌آیند و جنازه‌ای بر دوش دارند. نزدیک‌ام زنی است که مارها دور بازو و لای موهای‌اش پیچیده‌اند. فرشته: نادان بی‌گناه! تو خداوند را دیده‌ای! نمی‌دان چه اندازه نیک‌بخت هستی.

من: بگذار بگریم؛ آه، بگذار بگریم! من آفریده‌ی مسکینی هستم. فرشته: روح پلید رفته است. وی باز خواهد گشت.  
من: روح پلید! آری، می‌دانم!  
فرشته: می‌فهمم.

من: نمی‌دانی چه اندازه آسایش‌بخش است که تو را در کنارم دارم. فرشته: ما عاشق تو هستیم، انسان ناچیز. به‌اش بیاندیش. من: آه، وجد! فهمیدم، خداوند؛ آه، آری، فهمیدم!

ترجمه به انگلیسی: مویش بلک و ماریا گرین

## مکسی یاکوب

یاکوب، نقاش و شاعر بود، و هم‌چنین نویسنده. چهره‌ی پیش‌گام کوبیسم بود و در حلقه‌ی آپولینیر (۱۸۸۰ - ۱۹۱۸) نشست و برخاست می‌کرد. آثار رویانوازِ یاکوب، پیوندی بین سمبولیسم و سورئالیسم زده بود. در خانواده‌ای یهودی و از طبقه‌ی متوسط به دنیا آمد. پیش از آن‌که به نوشتن رو بیاورد، مشاغل بسیاری را تجربه کرد. نوشتن وی را با پیکاسو و کوکتو و دیگر غول‌های نوآور هم‌دوره‌اش آشنا و دوست ساخت. می‌گویند در سال ۱۹۰۹ مسیح را دیده است و شش سال بعد به کاتولیسیسم گرایید، و پیکاسو را به عنوان پدر تعمیدی خویش برگزید. تغییر دین نیز نتوانست مانع از آن شود که گشتاپو به سال ۱۹۴۴ وی را به خاطر یهودی و همجنسگرا بودن دستگیر نکند.



مهم‌ترین آثارش عبارتند از:

- ۱۹۱۱, La Côte: Chants bretons
- Les Oeuvres burlesques et mystiques de
- ۱۹۱۲, Frère Matorel
- ۱۹۱۷, Le Cornet à dés
- ۱۹۱۹, La Défense de Tartufe
- ۱۹۲۱, Le Laboratoire central
- ۱۹۲۴, Visions infernales
- ۱۹۲۵, Les Penitents en maillots roses
- ۱۹۲۷, Fond de peau
- ۱۹۲۹, Sacrifice impérial
- ۱۹۳۱, Rivage
- ۱۹۴۵, Conseils à un jeune poète
- ۱۹۵۵, Le Cornet à dés II
- ۱۹۶۷, L'Homme de cristal

## دیدار

اتاق‌ام در انتهای حیاط و پشت چند مغازه است، در خیابان روینیان، شماره‌ی ۷. شماها، اتاق، خانه، همیشه کلیسای کوچک یادواره‌های نامیرای منید! دراز می‌کشم و می‌اندیشم، روی تختی که روی چهار آجر است تخت دراز کشیده‌ام؛ و صاحب‌خانه روزنه‌ای توی سقف فلزی گشوده و نور بیش‌تری دارم. چه کسی ست که در این زود بامداد به درم می‌کوبد؟ - باز کن! در را باز کن! لباس نپوش! - این تویی، خداوندا! - صلیب سنگین است: می‌خواهم زمین‌اش بگذارم - در، بسیار باریک است؛ چگونه می‌شود صلیب را از آن گذراند؟ - می‌توانم از پنجره بیایم تو. - خدایا این‌جا گرم می‌شوی، بیرون بسیار سرد است! - به صلیب بنگر! - به همه‌ی عمر من، خداوندا!

ترجمه به انگلیسی: مویش بلک و ماریا گرین

## روح در-سایه

شیفته‌ی کیهان‌ام تا با یکی زندگی کنم. چگونه می‌توانم با آدمی دوستی کنم بی‌آن‌که به عشق هرکسی نرنجانم‌اش؟ من، دیو، یارای دوستی با خدا را ندارم؛ فرشته، با دیو. من با خودم نتوانستم دوستی کنم با تو چگونه می‌توانم؟ کجا بگریزم، اگر آسمان و دوزخ، هم‌چون زمین، به من چسبیده‌اند؟

ترجمه به انگلیسی: ماری آن کاوس

## نشست

رقصی تک‌نفره بر موج‌های این فرش سرخ: می‌توانی وقتی راه می‌روی هم‌چنان برقصی. براک می‌کوشد که مرا بخواند و چون یک بچه‌مدرسه‌ای در من نگرد: روبروی کاناپه زانو بنزم و شرح دهم: «ممکن است ثروتمند باشی اما حتی جوراب‌های‌ات را درست رفو نکرده‌ای و همیشه هم وقتی بخواهی درست رفو کنی‌شان سگ می‌شوی، این یکی از مشکلات زندگی است. زن خیاط، فقط زیرپوش‌ها را رفو می‌کند، نه جوراب‌ها را. اگر رفو کند هم هرگز تمام‌اش نمی‌کند، یا اگر کند هم با نخ می‌کند که رنگ‌اش فرق می‌کند.» به‌خاطر بچه‌ها تمام‌اش می‌کنم: «توی رخت‌خواب، توی رخت‌خواب تو، یک نره‌خر هست.»

ترجمه به انگلیسی: ماری آن کاوس



## دو ترانه پاکان

تو شدی بود و نبودم  
خنده و چشمایِ رادم  
نرسیده بودی از راه،  
از خودم بریده بودم

### رسم ما

#### خونه‌ی ما

کجایِ این جاده‌ی شب  
دوباره گریه می‌کنم  
رو شونه‌های خوب تو  
دوباره تکیه می‌کنم  
کجایِ کوچ‌مون دل‌ات  
هوای بوسه می‌کنه  
بدونِ ترسِ سایه‌ها  
جاده رو خونه می‌کنه  
کجا بگم که عشق تو  
منو دوباره زنده کرد  
به کی بگم که یک پسر  
شده تمامِ عشقِ مرد

از خودم بریده بودم  
که دو چشمتا پرس و جو کرد  
از غریقِ وهم و عادت  
از همیشه اشک و شب‌گرد  
با تو دل دادم به دریا  
رو به عشوه‌های خورشید  
از تو فهمیدم که باید  
پاره کرد این رختِ تردید  
کوله‌بارِ سایه و ترس  
خستگیِ تار و پودم  
همه راه‌ها مه گرفته  
از خودم بریده بودم  
فارغ از قصه‌ی خواهش  
تو تمومِ کوره‌راه‌ها  
همه دل خوشی‌ام همین بود  
نمی‌لرزم از نگاه‌ها  
تو بگو این تبِ تن‌کش  
هدیه‌ی کدوم دیاره  
تا به سر آتش و خواهش  
این چه رسمِ روزگاره  
رسم من از تو گداختن  
با تو رویاها رو ساختن  
رسم تو بی‌حد و بی‌مرز  
پای عشق دنیا رو باختن  
من کجا و گریه‌ی عشق؟  
که تو آینه‌ها ببینم  
تویِ رگ‌بارایِ هق‌هق  
پایِ دیوارا بشینم  
تو تمومِ بی‌کسی‌ها  
هنوزم اسمِ تو باشه  
با خیالِ مهریون‌ات  
چشام از خوابِ تو وا شه  
من کجایِ روزگارم  
من کجایِ دل اسیرم؟

## گفتگو

گفتگوی چراغ با حسام میثاقی

یکی از اعضای کمیته‌ی  
گزارش‌گران حقوق بشر

چنین روی کردی به استفاده‌ی ابزاری از حقوق بشر خواهد انجامید. بنابراین ما نیز به عنوان یک نهاد فعال در زمینه‌ی حقوق بشر نمی‌توانیم تنها به دفاع از حقوق عده‌ای خاص پردازیم.

متأسفانه این تمرکز در حوزه‌ای خاص و نادیده‌گرفتن دیگران خواسته یا ناخواسته توسط نهادهای حامی حقوق بشر اتفاق می‌افتد. باید توجه داشته باشیم که همان‌طور که گفته شد حقوق بشر تنها حقوق شهروندی نیست، و حقوق شهروندی نیز تنها حقوق متهم نیست، و حقوق متهم نیز تنها حقوق زندانیان سیاسی نیست.

دگرباشان جنسی از جمله اقلیت‌هایی هستند که به واسطه‌ی وجود هنجارهای ناهمسو با معیارهای جهانی حقوق بشر در درون جامعه همواره فراموش شده‌اند. در ایران، علاوه بر این که قانون از دگرباشان جنسی حمایت نمی‌کند عرف حاکم بر جامعه نیز این موضوع را نمی‌پذیرد.

شاید عدم توجه‌ی نهادهای حقوق بشر به این موضوع نیز ناشی از همین موضوع باشد چرا که آنان همواره با این ترس روبرو بوده‌اند که مبدا مقبولیت و محبوبیت خود را در میان جامعه از دست بدهند.

حتی اگر یک کاندید ریاست جمهوری بخواهد از دگرباشان حمایت کند نخواهد توانست چرا که ممکن است تعداد زیادی از آرای خود را از دست بدهد. اما چنین تفکری اشتباه است که یک نهاد فعال حقوق بشر حقوق عده‌ای را نادیده بگیرد، تنها به این دلیل که مقبولیت خود را از دست خواهد داد.

چرا که وظیفه‌ی تنویر افکار عمومی و رشد فرهنگی افراد جهت نزدیک‌نمودن معیارهای جهانی حقوق بشر به قوانین و افکار حاکم بر جامعه، بر عهده‌ی نهادهای فعال حقوق بشر است.

در راستای همین امر، کمیته‌ی گزارش‌گران حقوق بشر نیز ضمن بیان اعتقاد و التزام خود به منشور جهانی حقوق بشر خواستار اجرای آن در تمامی زوایای زندگی مردم ایران است.

با نگاهی به مرامنامه‌ی کمیته‌ی گزارش‌گران حقوق بشر به اهداف و برنامه‌های این سازمان پی خواهیم برد. این کمیته علاوه بر این که به هیچ حزب و جناح خاصی تعلق ندارد، ارائه‌ی گزارش و آگاهی‌رسانی نسبت به تمامی افرادی که به نوعی حقوق انسانی آن‌ها مورد تعدی و تجاوز قرار گرفته را وظیفه‌ی خود می‌داند.

این خیلی خوب است که گروه‌های مدافع حقوق بشر و برابری آغاز کرده‌اند که دگرباشان جنسی را ببینند و لزوم پرداختن به حقوق نادیده‌گرفته‌شده‌ی آن‌ها را بیان کنند. در واقع، نشان می‌دهد که برداشت ذهن ایرانی از حقوق فردی و حقوق بشر آن‌چنان تعالی یافته که تکرار نسل پیش خویش نیست. خیلی دوست دارم از این بگویی که چه شد در «کمیته‌ی گزارش‌گران حقوق بشر» به این ضرورت رسیدید؟ و بعد به این می‌رسیم که کمیته چیست، سازمان‌اش، اهداف‌اش، و برنامه‌های‌اش چیست، و چه شد که تشکیل شد.

زمانی که از حقوق بشر صحبت می‌کنیم نمی‌توانیم برای آن حد و مرز و خط قرمزی در نظر بگیریم. تفاوت حقوق بشر با آزادی‌های عمومی نیز در همین موضوع است. آزادی‌های عمومی به مجموع حقوق و آزادی‌هایی گفته می‌شود که دولت اجرای آن را طبق قوانین داخلی برای اتباع خود تامین کرده است و محتوای آن از کشوری به کشور دیگر متفاوت است.

این تفاوت ناشی از ریشه‌های متفاوت فرهنگی، عرفی و افکار عمومی حاکم بر هر جامعه می‌باشد. اما حقوق بشر، حقوق و آزادی‌هایی است که در سطح جهانی و بین‌المللی مطرح است و به مثابه استانداردهای جهانی حقوق مزبور محسوب می‌شود.

بنابراین، زمانی که یک نهاد مدنی نام «حقوق بشر» را یدک می‌کشد باید تابع معیارهای جهانی و بین‌المللی حقوق باشد و سعی نماید تا حقوق و آزادی‌های عمومی حاکم بر کشورش را به استانداردهای جهانی نزدیک نماید.

با نگاهی اجمالی به اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر در همان ماده‌ی سوم با این جمله روبرو می‌شویم: «هرکس حق حیات، آزادی و برخورداری از امنیت شخصی را دارد.» یک نهاد فعال حقوق بشر نمی‌تواند «هرکس» را محدود به عده‌ای خاص نماید و فعالیت خود را در تنها در یک یا چند حوزه متمرکز نماید.

همچنین تلاش در جهت جلوگیری از نقض مستمر حقوق بشر از طریق تنویر افکار عمومی و استمداد از سایر نهادهای داخلی و نیز سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر و ایجاد بستری مناسب به منظور جلب توجهی دستگاه حاکم نسبت به عواقب وخیم نقض حقوق اساسی شهروندان از اهداف دیگر کمیته می‌باشد.

کمیته تا به امروز با توجه به محدودیت‌های موجود سعی نموده تا در حوزه‌ی دگرباشان جنسی نیز فعالیت‌هایی داشته باشد. به همین دلیل واحد دگرباشان کمیته با همت چند تن از اعضا مثل کوهیار گودرزی و هژیر پلاسچی تشکیل شد که البته به دلیل گستردگی فعالیت‌ها در زمینه‌های دیگر و کمبود نیروی انسانی فعالیت‌های این بخش کاهش یافت.

از مهم‌ترین فعالیت‌های این واحد می‌توان به اعتراض به صدور حکم اعدام برای دو نوجوان به اتهام لواط ایقابی، اعتراض به احکام صادره در مورد افراد همجنسگرا در محاکم قضایی از جمله شلاق و زندان، اطلاع رسانی، اعتراض و صدور بیانیه در مورد حکم اعدام ماکوان مولودزاده و همین‌طور اجرای غیرقانونی آن که البته لازم به ذکر است ماکوان همجنسگرا نبود اما حکم اعدام او به جهت لواط ایقابی در کودکی صادر شده بود.

فعالیت در جهت بهبود وضعیت نابسامان تراجنسی‌ها در زندان‌ها چرا که به بند عمومی منتقل نمی‌شوند و عمدتاً در بند ۲۴۰ و در انفرادی نگه‌داری می‌شوند.

همچنین یکی دیگر از اقدامات کمیته اطلاع‌رسانی و انتشار اخبار و بیانیه‌هایی جهت جمع‌آوری کمک مالی برای آزادی جوان تراجنسی مهدی ندایی یا (میترا ولی‌زاده) بود که به دلیل عدم توانایی مالی جهت پرداخت دیه بیش از یک‌سال را در زندان به سر برد و سرانجام پس از جمع‌آوری دیه آزاد شد.

کمیته‌ی گزارش‌گران حقوق بشر چه طور شکل گرفت؟ اعضای اولیه‌ی آن چه کسانی بودند؟ همیشه شنیدن از چگونگی زایش یک گروه و سوسه‌کننده است، این که بشنوی چه چیزی چند نفر را سوق می‌دهد تا روزمرگی را تعالی دهند و به فکر ایجاد گروهی، آن هم چنین گروه مسئولیت‌پذیری، بیافتند.

کمیته‌ی گزارش‌گران حقوق بشر با نام سابق «کمیته‌ی دانشجویی گزارش‌گران حقوق بشر» در اسفند ماه ۸۴ توسط چند تن از اعضای سابق کمیته‌ی دانشجویی دفاع از زندانیان سیاسی شکل گرفت.

به دلیل پیشینه‌ی اعضا در امر دفاع از زندانیان سیاسی این کمیته در ابتدا بیش‌تر به پوشش اخبار زندانیان سیاسی می‌پرداخت، با این حال پس از مدتی، کمیته تلاش نمود تا حقوق بشر را در تمامی ابعاد آن مورد توجه قرار دهد. اعضای اولیه‌ی گروه که هنوز در کمیته حضور دارند شیوا نظرآهاری، کوهیار گودرزی و سعید کلانکی هستند.

شیوا نظرآهاری از ۲۴ خرداد ماه در بازداشت به سر می‌برد و برای آزادی وی وثیقه‌ی ۵۰۰ میلیون تومانی درخواست نموده‌اند که البته این وثیقه به ۲۰۰ میلیون تومان کاهش پیدا کرد.

اشاره به روزمرگی و تلاش برای تعالی آن نکته‌ی جالبی بود. البته من فقط به عنوان عضوی از گروه و کسی که فعالیت حقوق بشر را برگزیده است می‌توانم به این سوال پاسخ دهم. نظر بقیه‌ی اعضا نیز در این رابطه باید جالب باشد.

روزمرگی امری است که با همه‌ی ما عجین شده و انسان امروز را به ماشین تبدیل نموده است. ما برای خود، عادت‌هایی ساخته‌ایم که امکان هر گونه تحرکی را از ما می‌گیرد. هر حرکت خلاف مسیر جریان آب با سرکوب روبرو می‌شود و در این میان همیشه توده‌ی اکثریت پیروز می‌شود.

در واقع استبداد اکثریت بر جامعه حاکم است و همین امر سبب می‌شود تا اقلیت‌های قومی، مذهبی و همچنین جنسی فراموش شوند و در اکثریت انحصارطلب و دچار روزمرگی حل گردند.

دغدغه‌ی من برای دفاع از حقوق قربانیان نقض حقوق بشر از آن‌جا شکل گرفت که خودم نیز، در یک جامعه‌ی اقلیت که هر روز حقوق‌اش مورد تجاوز قرار می‌گرفت بزرگ شدم بنابراین مشکلات و شرایط زندگی در اقلیت را کاملاً درک می‌کنم. همچنین زمینه‌ی مطالعاتی در حوزه‌ی جامعه‌شناسی و علاقه‌ام به فعالیت مدنی سبب شد تا وارد فعالیت در زمینه‌ی حقوق بشر شوم.

آشنایی شما با خواست و وضعیت دگرباشان جنسی ایرانی از چه راه‌هایی بود و هست؟ وقتی گروهی می‌خواهد درباره‌ی حقوق قشری یا طبقه‌ای یا گروهی از جامعه فعالیت داشته باشد نیاز دارد که از شرایط و موانع زیست آن‌ها آگاه باشد؛ می‌خواهم در این زمینه، و در مورد کیفیت و شیوه‌ی آشنایی شما با دگرباشان، به‌ویژه دگرباشان درون ایران، بدانم.

نگرانی نسبت به وضعیت دگرباشان و همچنین برداشت‌های ذهنی غلط موجود در جامعه نسبت به آنان از مدت‌ها پیش دغدغه‌ی ذهنی



## پستوخانه‌ی ایرانی

وقتی خانواده‌تان آرزو دارند  
مرده باشی تا همجنسگرا باشی  
نوشته‌ی دکتر علی ضرابی  
ترجمه‌ی چراغ

در ۱۹۸۹، پس از سال‌ها زندگی پستوخانه‌ای در ایران و آلمان، سرانجام فهمیدم دو گزینه بیش‌تر ندارم: یا خودم را بکشم و به این افسردگی و هستی پستوخانه‌ای پایان دهم، یا خودم را بپذیرم و با عواقب این پذیرفتن کنار بیایم. در جوئن سالی از پستوخانه آمدم بیرون که به به نخستین‌گی‌پراید (تظاهرات سالانه‌ی دگرباشان) در برلین رفتم و دست‌ام در دست مرد دیگری بود.

احساس ترس و شرم به خشم بدل گشته بود: خشم به والدین‌ام، جامعه‌ام، و به فرهنگی که جامعه به من تحمیل می‌کرد. به این خاطر از والدین‌ام خشم‌گین بودم که کودکی من را به جهنمی همیشگی بدل ساختند. چرا که وقتی کسی، بارها و بارها، عبارت تحقیرآمیزی به من می‌زد من مجبور می‌شدم مخفی شوم و گریه کنم؛ و والدین‌ام هیچ‌گاه در آن لحظه‌ها پیش من نبودند.

از جامعه‌ی ایرانی خشم‌گینم به این خاطر که همجنسگراستیز هستند: در جوامع آمریکایی، زمانی که آمریکایی‌ها تازه کشور آمریکا را به وجود آوردند، اگر پسرپچه‌ای هیچ علاقه‌ای به فعالیت‌های به‌اصطلاح مردانه نشان نمی‌داند و اداری نمی‌شد که با پدرش به شکار برود و اسب‌سواری کند. بل که اجازه می‌یافت در خانه بماند و کارهای خانه و اطراف خانه را انجام دهد. این پسرپچه‌ها هرگز وادار به ازدواج نمی‌شدند. در عوض، آن‌ها می‌توانستند به کارهایی بپردازند که با طبیعت‌شان هم‌سازتر بود؛ مثلاً امور پزشکی.

## کودک همجنسگرا

وقتی کودکی در خانواده‌ی ایرانی همجنسگرا به دنیا می‌آید بدان معنی است که در بیست یا سی سال نخست زندگی‌اش مورد بی‌توجه‌ای و تمسخر قرار می‌گیرد.

وقتی پنج‌ساله بودم همه‌ی بچه‌های خیابان و همسایه‌های ما و همه‌ی پسرپچه‌های فامیل می‌دانستند که من پسرپچه‌ی متفاوتی هستم. از این که نمی‌توانستم فوتبال بازی کنم و بیش‌تر به بازی‌های خلاقانه و هنری علاقه نشان می‌دادم مرا بازیچه‌ی خویش می‌کردند. پدرم عادت کرده بود وقتی من می‌خواستم برقصم عصبانی شود.

من بوده است اما نگاه دقیق‌ترم به شرایط و موانع زیست دگرباشان پس از مشاهده‌ی فیلم میلک آغاز شد و رفته‌رفته به مطالعه‌ی نشریات و مطالب موجود در این زمینه پرداختم.

مقاله‌ی «در عراق کشته می‌شوند، در ایران اعدام» نیز پس از کشتار همجنس‌گرایان در عراق نوشته شد. به نظر من در شرایط امروز ایران که تمامی اخبار متمرکز بر حوادث بعد از انتخابات شده است، فعالان عرصه‌ی حقوق بشر باید بدون هیجان‌زدگی اخبار نقض حقوق بشر در تمام حوزه‌ها را منعکس نمایند.

چرا که در چنین شرایطی که حوادث پس از انتخابات همه‌چیز را تحت‌الشعاع قرار داده، ممکن است حاکمیت از فرصت به دست آمده استفاده نماید و به سرکوب یک جامعه‌ی اقلیت و فراموش شده بپردازد.

شرایط خاص دگرباشان در ایران ارتباط با آنان را مشکل نموده است. این قشر از جامعه خود را به راحتی معرفی نمی‌نمایند، جامعه‌گریز می‌شوند و در مواردی مجبور به انکار هویت جنسی خود می‌گردند.

به همین دلیل بنده نیز جز در مواردی که به شکلی غیرمستقیم و از طریق اینترنت با این قشر از جامعه ارتباط داشته‌ام نتوانسته‌ام آن‌طور که باید و شاید با دگرباشان صحبت کنم و از دغدغه‌ها و مشکلات زندگی آنان در ایران آگاه شوم. شاید تنها منبع مورد اعتماد ما نشریات موجود در این زمینه بوده‌اند.

برنامه‌های آینده‌ی کمیته‌ی گزارش‌گران حقوق بشر چیست؟

احیای بخش دگرباشان و ایجاد بستری برای ارتباط بیش‌تر و آگاهی از دغدغه‌ها و مشکلات این قشر از جامعه در فهرست برنامه‌های آینده‌ی کمیته قرار دارد. همان‌طور که اشاره شد وظیفه‌ی تنویر افکار عمومی، اطلاع‌رسانی و اعتلای سطح فرهنگی در جهت تطبیق افکار افراد جامعه با معیارهای جهانی حقوق بشر از جمله وظایف نهادهای فعال حقوق بشر است.

بنابراین کمیته‌ی گزارش‌گران حقوق بشر نیز می‌تواند با اطلاع‌رسانی و تنویر افکار در رابطه با دگرباشان زمینه‌ای برای زندگی آسوده‌تر و به دور از مشکلات و موانع موجود را برای این قشر از جامعه و هم‌چنین دیگر اقلیت‌ها فراهم نماید.

خانواده‌های ایرانی برای این که شما را وادار کنند کاری را بکنید که خودشان می‌خواهند پیوسته از این جمله استفاده می‌کنند: «هر کاری که ما می‌کنیم برای توست» و غذا و پناه‌گاهی که می‌دهند را پیوسته می‌گویند توی سرت؛ غذا و پناه‌گاهی که در هر یتیم‌خانه‌ای در اختیار آدم قرار می‌دهند. آن‌ها، هم‌چنین، به خاطر پولی که برای تحصیلات شما می‌پردازند شما را مقصر می‌دانند؛ و نمی‌دانند که بیش‌ترشان این پول‌ها را می‌دهند تا شکست‌های تحصیلی خودشان را جبران کنند.

## گیر دادن

بدترین چیز آن است که وادار به ازدواج شوید. آن‌ها هر فوت و فنی را، حتی سلامتی خودشان را، به کار می‌گیرند: «پدرت خواهد مرد اگر تو ازدواج نکنی». همیشه هم از پسرهای همسایه تعریف می‌کنند که تازه عروس‌اش حامله است: «آن‌ها واقعا زوج دوست‌داشتنی‌ای هستند».

اجبار به ازدواج آن قدر قوی و شدید است که مردان و زنان همجنس‌گرا سپر می‌اندازند و تسلیم می‌شوند. وادار کردن همجنس‌گرا به ازدواج با یک زن، دقیقا یک قطع‌عضو روان‌شناختی است. پس از این که دوران کودکی‌تان را تباه ساختند و وادارتان کردند که به چیزهایی بپردازید که نمی‌خواهید، باید مطمئن شوند که همه‌ی باقی لحظه‌های زندگی‌تان را به نکت و مرگ بکشاند.

من دگرجنس‌گراستیز نیستم، اما حاضرم بمیرم تا باقی عمرم را با یک زن ایرانی سر کنم، باهاش در یک تخت بخوابم و هر شب بهانه‌ای جور که کنم تا باهاش همبستری نکنم.

## همسایه‌ها

مجبورید بفهمید که خانواده‌های متوسط ایرانی همیشه برای مردم و همسایه‌ها و فامیل زندگی کرده‌اند. آن‌ها زندگی شخصی و فردی ندارند؛ هر کاری می‌کنند تا رضایت مردم را جلب کنند. لباس‌هایی که می‌پوشید، ماشینی که سوار می‌شوید، مهمانی‌هایی که می‌گیرید، زندگی و روح‌تان، همه‌چیز برای مردم است. خانواده‌ی ایرانی حاضر است پسرش مرده باشد تا همجنس‌گرا باشد.

والدین دوستان من آن‌ها را وادار می‌کنند تا دست به خودکشی بزنند. آن‌ها به پسران‌شان می‌گویند یا «سالم» شو یا خودت را بکش. البته موثر واقع نمی‌شود و کاری می‌کنند تا پسرشان را از محل زندگی دور کنند، تا مردم پی نبرند که پسران همجنس‌گراست. آن‌ها حتی حاضرند به خاطر رضایت مردم پسرشان را نیز از دست بدهند.

وقتی زندگی پست‌خانه‌ای داشتیم (وقتی هنوز کسی نمی‌دانست که همجنس‌گرا هستم) و به مدرسه‌ی پزشکی می‌رفتم نگران رفاه خواهرم بودم. فکر می‌کردم «اگر آشکارسازی کنم دیگر هیچ خانواده‌ی نجیب ایرانی‌ای به خواستگاری خواهر من نخواهد آمد. باید صبر کنم تا او ازدواج کند. بعدا آشکارسازی می‌کنم. اما اگر او ازدواج نکرد چه؟ اگر شوهر آینده‌اش وی را باز بدارد که دیگر با برادر همجنس‌گرای‌اش رفت و آمد نکند چه؟»

همان قدر که خواهرم را مدنظر داشتیم خودم را نداشتیم. او حق داشت که با شوهرش خانواده‌ی خوش‌بختی داشته باشد. اما آیا او هم به من حق می‌دهد که مردی دوست‌داشتنی و مهربانی در زندگی من (به عنوان پارتنر) باشد؟ آیا صبر می‌کند تا من شریک زندگی‌ام را پیدا کنم بعد ازدواج کند؟ من یک‌سال از همه‌ی برادرها و خواهرهای‌ام بزرگ‌ترم. چرا من باید حاضر باشم یک مرد ایرانی همجنس‌گراستیز را به عنوان داماد قبول کنم؟ همجنس‌گراستیزی فقط یک اختلال نیست؛ همجنس‌گراستیزی معمولا با جنس‌باوری (سکسیسم) و مردباوری (machismo) همراه است. چرا باید حاضر باشم خواهرم با چنین فردی ازدواج کند؟

## ازدواج بر اساس تفاهم متقابل

سواى از همجنس‌گراستیزی، عادت (زشت) دیگری هم وجود دارد. خانواده‌ی متوسط ایرانی نتیجه‌ی ازدواج اجباری است. من الان درباره‌ی نسلی حرف می‌زنم که پدر و مادرهای ما هستند. نمی‌دانم نسل ما، نسل امروزی، چگونه است. زن و شوهر به‌ندرت با یک‌دیگر احساسات عاشقانه رد و بدل می‌کنند، حالا عشق جان‌گذار را کاری ندارم. آن‌ها اغلب آشکارا از یک‌دیگر بدشان می‌آید و حتی از هم متنفرند.

آسان نیست که بتوانی به‌شان بگویی می‌خواهی با کسی باشی که دوست‌اش داری و دوستات دارد. مطمئن هستم که جوانان دگرجنس‌گرای ایرانی همین مسئله را با نسل قدیمی دارند. چگونه می‌توانی والدینی که قدیمی فکر می‌کنند را متوجه‌ی این مسئله کنی؟

رسالت سختی است، اما ناممکن نیست. فقط باید چیزهای زیادی به‌شان یاد بدهی. اگر آن‌ها واقعا پسر همجنس‌گرای‌شان را دوست داشته باشند، خواهند کوشید که وی را بفهمند. بیش‌تر همجنس‌گرایان ایرانی، به خاطر ترسی که از طرد دارند، تصمیم می‌گیرند خویشتن واقعی‌شان را از والدین‌شان پنهان سازند، و پای آن‌ها را از زندگی خودشان ببرند.

## قرنطینه کردن

سال‌های زیادی از زندگی من که در پستوخانه بودم نوعی قرنطینه کردن بود. واژه‌ی «پستوخانه» با شرایطی که من درش بودم خیلی جور است. پستوخانه، جای کوچک و تاریکی است که به‌سختی می‌توان درش حرکت کرد و نفس کشید. آن‌جا می‌نشینید و امید دارید که کسی پیدای‌تان نکند. عادت کرده بودم از خودم بپرسم چه اتفاقی می‌افتد اگر از پستوخانه بیرون بیایم، یا بدتر، چه اتفاقی می‌افتد اگر من در همان‌جا بمانم. نمی‌دانم وقتی والدین‌ام مرا آن‌جا ببینند چه خواهند کرد. عادت کرده بودم همیشه دل‌ام به حال‌شان بسوزد که پسری همجنس‌گرا دارم.

مثل این است که در باتلاق افتاده باشی. نه راه پیش داشتیم نه راه پس. هر روز افسردگی‌ام بیش‌تر و شدیدتر می‌شد. عادت کرده بودم هم از خودم و هم از خدا به کرات بپرسم که «چرا من؟». حتی وقتی که در آلمان، در یک کلان‌شهر آلمانی، زندگی می‌کردم نیز منزوی بودم و با هیچ‌کس حرف نمی‌زدم.

رویای داشتن یک دوست‌پسر ایرانی را داشتیم؛ آرزو داشتیم که روزی بیاید و مرا از این پستوخانه نجات درآورد. بیاید و جای‌گزین خانواده‌ام شود، خانواده‌ای که در ایران گذاشتم و آمدم. از تنهایی من مراقبت کند. مرا بپذیرد و بیاید. همه‌ی مشکلات ریز و درشت‌ام را چاره کند. منتظر یک نجات‌دهنده بود. البته هیچ‌گاه نیامد.

## به‌هم‌خوردن تعادل

نوبت به آن رسید که از مدرسه‌ی پزشکی در آلمان فارغ‌التحصیل شدم. همین‌که استرس امتحانات و سخنرانی‌ها تمام شد و از والدین‌ام استقلال مالی پیدا کردم (یعنی دیگر پدر و مادرم مجبور نبودند پول بفرستند) تنها گزینه‌ام این بود که یا بمیرم یا انجام‌اش دهم. من در آن هنگام برای نخستین بار به گی‌پراید رفتم.

کمی پس از آن‌که به نیویورک مهاجرت کردم، کاری جور کردم و نخستین گام‌های‌ام به آزادی واقعی را برداشتم. خیلی زود صاحب یک دوست‌پسر آمریکایی شدم و عادت کردم که وی را با خود به مهمانی‌های رسمی‌ای ببرم که از طرف اداره برگزار می‌شد. همجنس‌گرا بودن در آمریکا خیلی خیلی طبیعی و بهنجار است. تنها، با یک ایرانی در نیویورک بود که مشکل کوچکی داشتم. این همانی بود که سال‌ها بود ندیده بودم.

در سال ۱۹۹۷، مانند خیلی از ایرانی‌ها، به لوس‌آنجلس مهاجرت کردم. پس از بیست‌سال که از ایرانی‌ها دور بودم، دوباره پرت شده بودم لای آن‌ها؛ دوباره با همجنس‌گراستیزی و تبعیض روبرو شدم.

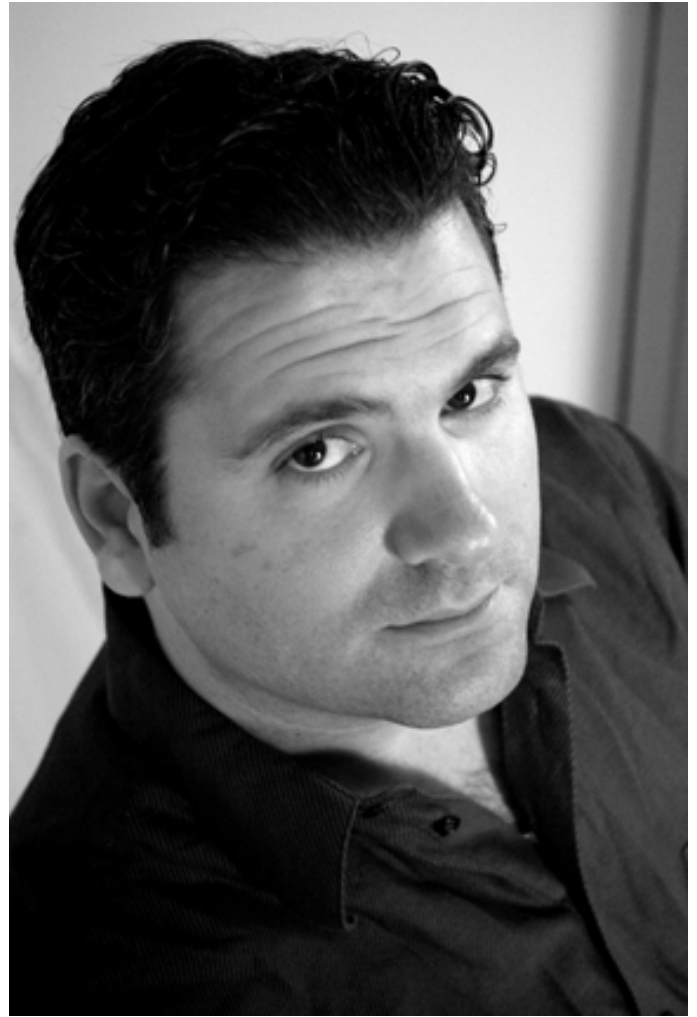
به‌شان هیچ علاقه‌ای نداشتم تا این‌که عاشق یک ایرانی شدم، کسی که فکر می‌کردم مردِ رویاهای من است.

پس از یک دوره‌ی کوتاه عاشقانه، واقعیتِ لخت را دیدیم. او شدیداً پستوخانه‌ای بود، و از طرف خانواده‌اش شدیداً تحت فشار بود تا با یک دختر ایرانی ازدواج کند. رابطه‌ی ما بر اثر این اجبار از هم پاشید. قلب‌ام شکسته بود و ویران شده بودم، و حتی بیش‌تر از قبل از فرهنگ‌ام و ایرانی‌ها متنفر شده بودم.

در آن زمان، هیچ ایرانی‌ای یارای آن را نداشت که در لوس‌آنجلس دست به آشکارسازی بزند، یا به‌شان حالی کند که همجنس‌گرا بودن و زندگی کردن با هم جور در می‌آید. همین ایده‌ی تاسیس انجمن به‌داشت‌کاران همجنس‌گرای ایرانی را به سرم زد؛ سازمانی که با همجنس‌گراستیزی جامعه‌ی ایرانی مبارزه می‌کند، روابط همجنس‌گرایی را واکاوی می‌کند، و می‌کوشد تا ورنه آشکارسازی و خویش‌نپذیری همجنس‌گرایان را آسان سازد، و خانواده‌های‌شان را تشویق کند که به فرزندان همجنس‌گرای‌شان احترام و ارج بگذارند.

باور دارم که در این چند سال اخیر تغییراتی ایجاد شده است. همجنس‌گرایان آشکارشده‌ای هستند که به بودن خویش افتخار می‌کنند. اما پسری که عاشق‌اش بودم و هستم در کنج تنهایی خویش ماند و اسیر خانواده و سنت‌ها شد.

## اجتماع دگرباشان در بغداد؛ دو داستان از یک شهر میشل لونگو



امنیت شهر، برای مردان همجنسگرا نیز زندگی شبانه را زنده کرده است؛ از شهر بغداد می‌شود دو داستان سرايید. از یک سو، امنیتی که در طول شب جریان دارد به مردان همجنسگرا اجازه می‌دهد که مهمانی‌های‌شان را راه بیاندازند و دوباره در شهر پیدا شوند. شوربختانه، این پدیداری، واکنش شدیدی به همراه داشت. گروه‌هایی هم‌چون سپاه مهدی امسال دوباره قدرت گرفتند و مردان همجنسگرای منطقه‌ی صدر، که در شرقی‌ترین جای شهر و شدیداً مذهبی و فقیر است، را به قتل می‌رسانند.

با چند مرد آن منطقه مصاحبه کردم، و آن‌ها گفتند شاهد کشتارهایی بودند که اعضای سپاه مهدی مرتکب شدند؛ آن‌ها لباس سیاه معروف‌شان را پوشیده بودند، و پیاده‌روها را به گلوله بستند. دیگران از رسوایی‌ای گفتند که مردان همجنسگرا در کافه‌های شبانه‌ی معروف‌شان داشتند. سخت است که این داستان‌ها را بشنوی، حتی سخت‌تر خواهد بود که بعضی از این ویدئوهای را ببینی که آن‌ها از دوستان کشته‌شده‌شان گرفته بودند.

مرد دیگری که ملاقات کردم، همانی بود که دو سال پیش هم تلاش کردم تا ببینم اش، اما نتوانستم چراکه خیلی خطرناک بود. وی کمک می‌کند تعدادی از خانه‌های امنی را اداره کند؛ خانه‌های امنی که دگرباشان جنسی عراقی به آن‌جا رفت و آمد دارند. او آن‌قدر مسن است که خاطرات خوبی از رژیم صدام داشته باشد، و وقتی از زندگی می‌گفت خیلی رویایی به چهره‌ی من می‌نگریست. او نمی‌خواهد عراق را ترک کند؛ به من گفت «من عراقیم، کجا می‌توانم بروم؟. این‌جا خانه‌ی من است».

در همان حال، برای برخی از مردان همجنسگرایی که باهاشان مصاحبه کردم زندگی چهره‌ی متفاوتی دارد، مردانی که در گروه‌های مختلفی در ابونواز عضو بودند یا که در کافه‌های شیک پاتوق داشتند. حتی آن‌جا هم اختلاف دیدگاه بود. مرد جوانی که زیباچهر و بدن‌ساز بود در گفتگویی که با وی و دوستان‌اش داشتم (که همگی‌شان چیزی از خوش‌تیپ‌های هالیوود یا چلسی کم نداشتند) گفت «در بغداد، زندگی برای همجنسگرایان خوب است». اما وی از آن‌چه بر دوستان زن‌گونه‌اش رفته بود ابراز تاسف کرد، که به زبان وی آن‌ها «خیلی اواخواهر بودند» و همین‌که به خیابان بیابند زندگی‌شان به خطر می‌افتد. وی گفت برخی از آن‌ها مجبورند برای دلان آدم ساک بزنند تا آن‌ها را از مردم خیابان محافظت کنند. دگرباشان دیگر، پس از آزار و شکنجه جان می‌بازند.

من پس از انتشار گزارش سازمان دیده‌بان حقوق بشر درباره‌ی کشتار همجنسگرایان در بغداد و دیگر بخش‌های عراق (که از ۲۰۰۴

یک توضیح: در شماره‌ی پیش چراغ گزارشی از کشتار همجنسگرایان عراقی منتشر شد. این گزارش در راستای خبر مذکور است. میشل لونگو این گزارش را برای Huffington Post نوشته است و چراغ آن را ترجمه کرده است.

بغداد، عراق - این دومبار است که به بغداد می‌روم، و باید اقرار کنم که، روی‌هم‌رفته پیشرفت‌های زیادی دیدم. سفر نخست من، در تابستان ۲۰۰۷ بود که برای تهیه‌ی گزارشی برای گیتی نیوز نیویورک رفته بودم؛ هنوز ارتش آمریکا می‌کوشید ناآرامی‌ها را خاموش سازد. انگار موفق هم شده بود. بغداد در تابستان سال ۲۰۰۹ راحت‌تر می‌شد گشت زد. هرچه قدر که بغداد ناشناخته بود، اما جاهای زیبا و شگفتی‌آوری داشت. بغداد خیلی شبیه تلفیقی از لوس‌انجلس و هاوانا و نیواورلینز است. امنیت روزافزون باعث شده بود که زندگی شبانه به بغداد بازگردد، از مشروب‌خانه‌ها و رستوران‌های خیابان ابونواز (که با دجله موازی است) گرفته تا کلوب‌های شبانه‌ی بلی‌دنس (رقص عربی که حرکت‌های شکم از مولفه‌های اصلی آن است).

آغاز شده بود اما امسال به نقطه‌ی اوج خود رسیده بود) به این کشور رفتم. بُریدن اعضای بدن، که شامل چسب‌زدن به مقعد هم می‌شود، شیوه‌ی دردناک و منزجرکننده‌ای است که همجنسگرایان عراقی کشته می‌شدند؛ با چسب‌های بسیار قوی مقعد دگرباشان جنسی را می‌بندند و به‌شان مُسهل (ماده‌ای که هضم غذا را تسهیل می‌کند) می‌دهند تا از داخل پاره شوند. برخی از قربانیان از این شکنجه‌ها نجات می‌یافتند اما نمی‌توانستند نزد خانواده‌شان بازگردند، که این هم خودش نوعی شکنجه است که دوباره بر ایشان روا می‌شود. توانستم به گذشته‌ی بیمارستان الکندی در شمال بغداد بروم و برخی از دگرباشانی که آن‌جا بستری بودند یا که در سردخانه‌ها افتاده بودند را ببینم.

روزی که من به بغداد رسیدم ۱۰۰ نفر کشته شده بودند؛ نوزدهم آگوست در وزارت خارجه‌ی عراق بمب‌گذاری شده بود. خارجی‌هایی که در عراق به سر می‌برند، از زنان کارمند گرفته تا موسیقی‌دان‌ها و هنرمندان و مسیحیان و دیگر اقلیت‌های دینی، همگی در خطر هستند. حالا، با یکی از کارمندان رسمی یک سفارت که حرف می‌زدم می‌گفت «وحشت کشتارهاست» که توجه‌ها را به خود جلب کرده است.

خیلی زود عراق، این پای‌تختِ زیبا و خطرناک و کهن، را ترک کردم و در این اندیشه‌ی شگفت بودم که چه چیزی از این شهر برای دگرباشانی که دیدم‌شان دو داستان می‌سازد؛ آن‌ها در خیابان‌های پرمخاطره‌ای گام می‌زنند که از جنگ نیز آسیب دیده است.



## رسانه‌ها

ماها - مجله‌ی الکترونیکی هم‌جنس‌گرایان ایرانی  
[majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:majaleh_maha@yahoo.com)

دلکده - ماهنامه‌ی ادبی هم‌جنس‌گرایان ایرانی  
[delkadeh@gmail.com](mailto:delkadeh@gmail.com)

رنگین کمان - فصلنامه‌ی دگرباشان ایرانی  
[majalehranginkaman@gmail.com](mailto:majalehranginkaman@gmail.com)

چراغ - نشریه‌ی دگرباشان جنسی ایرانی  
<http://cheraq.irqo.org>  
[member@irqo.org](mailto:member@irqo.org)  
<http://blog.irqo.org>

هم‌جنس من - نشریه‌ی لزبین‌های ایرانی  
[hamjenseman@gmail.com](mailto:hamjenseman@gmail.com)

ضیافت

[www.ziaafat.org](http://www.ziaafat.org)